

بحث در مسئله ۲۸ از مسائل استطاعت در فرع دوم در این بود. که هر گاه کسی برای دیگری وصیت کند به مالی که به اندازه حج است، آیا به مجرد وصیت حج بر آن شخص واجب می شود؟ این مسئله فرع بر این است که ما در باب وصیت چه مبنایی داشته باشیم.

بیان شد که وصیت دو گونه است: وصیت عهدیه و وصیت تملیکیه؛ وصیت عهدیه مثل وصیت به کفن و دفن و برنامه های دیگر که لازم الاجراست ولی تملیکی در آن نیست. وصیت تملیکیه آن است که چیزی را به دیگری تملیک کند، آیا این وصیت عقد است یا ایقاع که قبول نیاز نداشته باشد و یا این که رد مانع است و قبول نمی خواهد؟

اکثریت قائلند که قبول نیاز دارد و حتی بعضی ادعای اجماع کرده اند و دلیل آنها این است که تملیک قهری در فقه نداریم و شخص باید اجازه دهد، ولی ما در کتاب الوصیه و در تعلیقات عروه گفته ایم حق این است که وصیت تملیکیه قبول نمی خواهد و رد هم مانع نیست و ملک قهری است و ظاهر آیه «الوصیه للوالدین و الأقربین» این است که به مجرد وصیت ملک می شود، علاوه بر این در فقه مصادیق متعددی برای تملیک قهری داریم، به عنوان مثال تملیک خاص مثل ارث که به مجرد موت مورث ملک منتقل می شود و نیاز به قبول نیست و یا در مورد وقف خاص اگر نسل اول هم قبول کند در نسلهای بعد قبول نیست و ملکشان قهری می شود و همچنین در مورد زکات و یا سهم سادات که ملک قهری است که بعضی برای شخص و بعضی روی عنوان است.

نتیجه این سه مبنا در ما نحن فیه چیست؟ اگر قائل شویم که وصیت نیاز به قبول دارد، در این صورت شخص مستطیع نشده و تحصیل استطاعت هم واجب نیست پس گفتن «قبلت» هم لازم نیست ولی طبق مبنای عدم نیاز به قبول، به مجرد موت موصی، موصی له مالک می شود و مستطیع است و طبق مبنای سوم قبول که لازم نبوده و رد مانع است به مجرد موت موصی، موصی له مالک می شود و رد نمی کند و بنابراین مستطیع می شود.

در این جا دو نکته قابل توجه است:

۱- آیا استطاعتی که گفته می شود استطاعت عقلی است یا عرفی؟

بیان شد که استطاعت عرفی مراد است.

آیا این که گفته می شود تحصیل استطاعت واجب نیست بالدقه العقلیه است یا به نظر عرف؟

به نظر عرف است و گفتن قبلت تحصیل استطاعت نیست و اینها دقتهای عقلی است؛ عرف می گوید قبلت

را بگو و به حج برو و اگر بگوید من قبلت نمی گویم و تحصیل استطاعت نمی کنم، عرف این فرد را

مستطیع و استطاعت را حاصل می داند.

این موارد جای دقت عقلی نیست و اگر دقت عقلی شود، باید رنگ خون بر روی لباس نجس باشد چون

این رنگ از خون است و ذرات واقعی خون در آن مکان هست ولی عرف این را جرم نمی داند و آن را پاک

می داند، پس ما تابع مصادیق عرفی هستیم نه دقت عقلی.

۲- در مورد حج بذلی که در مسئله ۳۰ خواهد آمد، آیا قبول لازم است؟ عده ای از جمله مرحوم امام قبول

را در حج بذلی لازم نمی دانند و می فرمایند:

لو لم یکن له زاد و راحله ... وجب علیه من غیر فرق بین تملیکه للحج أو إباحته له.

آیا معنای کلام این است که قبول لازم است یا بدون قبول هم مستطیع است؟ ما از کلام امام استفاده

می کنیم که قبول می خواهد پس اگر بذل و تملیک کرد واجب است قبول کند و حج برود، حال اگر در

حجّ بذلی قبول لازم است، در ما نحن فیه هم باید قبول واجب باشد چون مثل حجّ بذلی است.

إن قلت: قیاس ما نحن فیه به حجّ بذلی جایز نیست چون حجّ بذلی روایات کثیره و شاید متواتره دارد.

قلنا: امام (علیه السلام) در حجّ بذلی در چندین روایت به آیه استدلال می کند و می فرماید اگر به شما بذل

کردند «لله علی الناس» شامل حال شما می شود و مصداق استطاعت است و معنایش این است که وقتی

کسی بذل کرد، باید قبول کنی، چون استطاعت است نه تحصیل استطاعت، پس اگر حجّ بذلی علی القاعده

واجب القبول باشد، وصیت هم واجب القبول می شود، چون مصداقی از آیه شریفه است.

از جمله روایات حجّ بذلی روایات ذیل است:

* ... عن محمد بن مسلم فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): فإن عرض علیه الحج فاستحیی؟

قال: هو ممّن يستطيع الحج (داخل در آیه «لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا» است) ... (۱).

* ... عن الحلبي (حدیث معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) في حديث قال: قلت له: فإن عرض عليه ما يحجّ به فاستحیی من ذلك أهو ممّن يستطيع إليه سبيلا؟ قال: نعم ما شأنه يستحیی (حجّ بذلی قبولش واجب است چون مصداق من استطاع إليه سبيلا است ما معتقدیم عین این بیان در وصیت هم هست، بنابراین کبرای کلیه ای که از این روایات استفاده شده شامل ما نحن فیه می شود) ... (۲).

نتیجه: طبق همه مبانی این شخص مستطیع است به دلالت روایات متعدده حج بذلی که از آن یک کبرای کلی استفاده می شود که ما نحن فیه را شامل است.

مسألة ۲۹: لو نذر قبل حصول الاستطاعة زیارة أبي عبدالله الحسين (عليه السلام) مثلاً في كلّ عرفة فاستطاع يجب عليه الحج بلا اشكال (جماعتی از محشّین عروه «لایجب» گفته اند) و کذا الحال لو نذر أو عاهد مثلاً بما يضادّ الحج (نذر کرده در ایام حج در حوزه علمیه قم بماند و تدریس کند) ولو زاحم الحج واجب أو استلزمه فعل حرام يلاحظ الأهم عند الشارع الأقدس. (اگر واجب یا حرامی مزاحم حج شد باید بینیم کدام اولویت دارد و داخل در عنوان اهم و مهم است).

عنوان مسئله:

مسئله ای مهمّ و محلّ ابتلاست. اگر کسی نذری کند که مزاحم حج است آیا مستطیع می شود؟ مثل این که نذر کند تمام عرفه ها را در کربلا باشد، آیا این شخص اگر صاحب اموالی شود مستطیع می شود؟ جمعی گفته اند که مستطیع نمی شود و بعضی داستانی از صاحب جواهر نقل کرده اند که ایشان نذر کرده بود مادامی که جواهر تمام نکرده تمام عرفه ها را به کربلا برود تا مجبور نشود در ایام حج نوشتن جواهر را تعطیل کند. البتّه مسئله منحصر به این نیست و شاخ و برگ زیادی دارد.

۱. ج ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ج ۵، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

79- ادامه مسئله ۲۹ - ۸۵/۱۲/۰۹

مقدمه:

ابواب معاشرت در اسلام بسیار گسترده است و در این ابواب امور بسیار کوچک انگشت گذاشته شده است. مسائل اخلاقی از مهمترین احکام اسلام است به گونه ای که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هدف بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقی دانسته و می فرماید: *إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*. چرا حضرت اتمام مکارم اخلاق می فرماید؟ چون **اولاً**: پیامبران سابق پایه های اخلاق را گذاشتند و پیامبر آن را تکمیل کرد.

ثانیاً: انسان فطرتاً از عدالت و کمک به نیازمندان و بیماران لذت می برد، و از ظلم بدش می آید بنابراین پایه های اخلاق در درون فطرت انسانهاست و پیامبر آنها را تکمیل می کند، پس یکی از مهمترین احکام اسلام و وظایف پیامبر، برنامه های اخلاقی است.

مسائل اخلاقی در تمام شئون جامعه تأثیرگذار است، مثلاً در مسائل اقتصادی اگر اقتصاد منهای اخلاق باشد همین وضعی می شود که در جامعه امروز هست، یعنی ۸۰٪ ثروت دنیا در دست ۲۰٪ از افراد است چرا که اصول اخلاقی حاکم نیست و اساس کار آنها درآمد بیشتر و کار کمتر از هر طریقی است.

اخلاق اسلامی در مسائل سیاسی و اجتماعی هم اثر گذار است چون اخلاق اسلامی جاذبه دارد و سبب می شود که مردم به اسلام گرایش یابند و وقتی سیاست همراه با اخلاق شد باعث پیشرفت است.

روایت ذیل یکی از نمونه های عینی تأثیر گذاری اخلاق اسلامی است.

امام صادق(علیه السلام) از آباء طاهرینش نقل می کند که حضرت علی(علیه السلام) در یکی از سفرها که به کوفه می رفت با یک یهودی ذمی که به شام می رفت همسفر شد، وقتی به دو راهی رسیدند، که باید از

هم جدا می شدند، امام راه کوفه را رها کرده و همراه او به راه شام رفت، وقتی یهودی از حضرت پرسید چرا همراه او می رود در پاسخ فرمود:

متن حدیث:

فقال له امیر المؤمنین (علیه السلام) هذا من تمام حسن الصحبة أن یشیع الرجل صاحبه هنیئة إذا فارقة و كذلك أمرنا نبینا الحدیث. (۱)

ترجمه حدیث:

حضرت علی (علیه السلام) به آن یهودی فرمود: از تکمیل مصاحبت حسنه این است که هر گاه کسی از همسفرش جدا می شود برای مدت کمی او را همراهی کند (بدرقه کند)، پیامبر ما این چنین فرمان داده است.

شرح حدیث:

در این روایت گوشه کوچکی از اخلاق اسلامی بیان شده و میزان تأثیر گذاری آن را بیان می کند، و چه بسا جمعی از مسلمانان امروز نتیجه مسلمان شدن آن یهودی باشند. در قرآن دو دستور جالب در مورد چگونگی رفتار مسلمانان با غیر مسلمانان وارد شده است و نشان می دهد که اخلاق اسلامی محدود به مسلمین نیست.

«لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرّوهم و تقسطوا إلیهم إنّ الله یحبّ المقسطین»؛ خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد». (۲)

ما در فقه از این آیه استفاده مهمی کرده ایم و آن این که بر خلاف آنچه که مشهور است که کفار به دو دسته حربی و ذمی تقسیم می شوند ممکن است دسته سوم هم از کفار باشند که پیمان نبسته باشند و در جنگ هم نباشند.

و آیه بعد می فرماید: «إنّما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و أخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی

إخراجكم أن تولّوهم و من يتولّهم فاولئك هم الظالمون؛ شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی

می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما

کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است». (۳)

این دستور اسلامی که فقط دشمنان از آن استثنا شده اند نشان می دهد که با غیر مسلمین هم باید مدارا

کرد که این اخلاق جاذبه و اثر سیاسی و اجتماعی دارد.

اگر چهره واقعی اسلام ضمن اعمال ما نشان داده شود جاذبه دارد و مردم به اسلام جذب می شوند.

در بحثهای قبلی به مناسبت بیان شد که مسئله رفع عسر و حرج گاهی منت است و گاهی نیست در حالی

که بعضی می گویند همه جا منت است.

رفع عسر و حرج اگر قبل از عمل باشد تکلیف را کم می کند، ولی اگر بعد از عمل به این قاعده تمسک

شود، تکلیف را سنگین می کند پس رفع عسر و حرج بعد از عمل منت نیست.

مثلاً روزه گرفته و بعد ضرر دیده اگر شارع به واسطه عسر و حرج این روزه را نپذیرد و بگوید قضا کن این

منت نیست و در ما نحن فیه هم که اموال را بعد از عمل دزد برده اگر شارع عسر و حرج را بردارد و بگوید

حج را دوباره به جای آور این منت نیست.

بحث در مسئله ۲۹ از مسائل استطاعت بود که در واقع سه فرع دارد:

فرع اول: نذر عملی که اگر بخواهد انجام دهد نمی تواند حج به جای آورد، مثل نذر منسوب به صاحب

جواهر که نتیجه آن این می شود که به واسطه این نذر در تمام عمر مستطیع نخواهد بود که محلّ خلاف

است.

فرع دوم: قاعده کلیّه ای ذکر شده: یعنی نذر و عهد به ضدّ کرده است اعم از زیارت امام حسین(علیه

السلام) در روز عرفه و یا ضدّ دیگر مثل بودن در حوزه و تدریس.

فرع اول یک مثال بود، ولی فرع دوم یک قاعده کلی است.

فرع سوم: نذر نکرده ولی حج، مزاحمی پیدا کرده است مثل ادای دین یا اطاعت والدین، در واقع این بخش آخر، همه دو بخش دیگر را شامل می شود.

نذر یک خصوصیتی دارد و لذا ما اینها را از هم جدا کرده و ابتدا سراغ نذر می رویم مثل این که نذر کرده عرفه را در کربلا باشد. آیا اگر چنین کسی اموالی به دست آورد مستطیع می شود؟ مرحوم امام می فرماید حج بر او واجب است بلاشکال. مرحوم صاحب عروه حج را واجب نمی داند و محشین عروه هم مختلف هستند و بسیاری لایجب علیه الحج می گویند.

این مسئله به این صورت در کلام قدما مطرح نشده ولی به صورت مشابه یعنی «لو نذر الحج ندبی» مطرح است به این معنا که کسی نذر حج ندبی کرده و بعد مستطیع شده که در این صورت غالباً گفته اند حج ندبی را به جای آورد. مرحوم آقای حکیم اشاره به اقوال کرده و می فرماید:

یظهر من الأصحاب الاتفاق علیه (تقدّم حج ندبی و در بحث ما تقدّم زیارت عرفه) فانّ هذه المسئلة و إن لم تكن محررة بخصوصها فی كلامهم لكن ما ذكره فی مسأله ما لو نذر حجاً غیر حجّة الاسلام یقتضى بناء هم علی عدم وجوب الحج هنا.(۴)

در ادامه به کلام مدارک، دورس، مسالک، ذخیره، مستند و جواهر اشاره کرده و می فرماید از مجموع کلمات استفاده می شود که حجّة الاسلام کنار می رود. در مقابل مرحوم امام وجوب حجّة الاسلام را بلاشکال می داند.

کلید این مسئله در سه چیز است:

۱- کسی که نذری کرده که مزاحم حجّة الاسلام است آیا وقتی مستطیع شد نذر خود به خود منحل نمی شود؟

بعضی گفته اند بله، منحل می شود چون در نذر، رجحان شرط است. آیا رجحان عند صیغه النذر شرط است یا رجحان حین العمل؟ رجحان حین العمل شرط است و انجام شیء مزاحم عمل قربی نیست، چون حین العمل قربی نیست، مثل این که نذر کرده به زیارت امام رضا(علیه السلام) برود ولی الان پدر یا

مادرش مریض شده اند و اجازه نمی دهند که او به زیارت برود، آیا این عمل حین العمل هم رجحان دارد؟

۲- بعضی معتقدند استطاعت فرع بر این است که اعذار عقلیه و شرعیّه نباشد و با بودن عذر عقلی یا شرعی استطاعت از بین می رود و این شخص با این نذر جلوی استطاعت را می گیرد پس عذر شرعی دارد و مستطیع نیست.

۳- اگر نه نذر را منحل دانستیم و نه استطاعت را، در این صورت دو واجب مزاحم داریم که باید اهمّ و مهم را حساب کنیم.

۱. وسائل ج ۸، ح ۱، باب ۹۲ از ابواب احکام العشره.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۳. سوره ممتحنه، آیه ۹.

۴. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

80- ادامه مسئله ۲۹ - ۸۵/۱۲/۰۹

بحث در مسئله ۲۹ از مسائل استطاعت دارای سه فرع بود. فرع اول به صورت یک مثال این بود که کسی نذر می کند که تمام سالها در ایام عرفه در کربلا باشد بعد مستطیع می شود، تکلیف او چیست؟

فرع دوم که به صورت یک کبری مطرح شده این بود که نذر کند چیزی ضدّ حجّ را (مثلا در حوزه مشغول تدریس باشد) این همان فرع اول است که به صورت یک کبرای کلی درآمده است.

فرع سوم از مسئله نذر فراتر رفته و در این است که اگر بین انجام واجبی و انجام حج تضاد واقع شود، مثلا از یک سو ادای دین مطالب که واجب است بر عهده اوست و از سوی دیگر مستطیع شده و وقت حج رسیده است و زمان انجام هر دو یکی شده و با هم تعارض پیدا کرده است. آیا ادای دین کند یا به زیارت

خانه خدا برود؟ در اینجا بحثی از نذر نیست بلکه واجب یا ترک محرمی با حج تعارض کرده است. تکلیف چیست؟

فرع اول:

وقتی فرع اول حل شود فرع دوم هم که کبرای آن است حل می شود. کلید فرع اول سه چیز است؟

۱- آیا نذر با وجود استطاعت منحل می شود؟ بله به خاطر این که در نذر رجحان معتبر است و وقتی که استطاعت و وجوب حج آمد، انجام زیارت عرفه برای این شخص رجحان ندارد، بنابراین نذرش منحل می شود. به عبارت دیگر وقتی استطاعت و وجوب حج آمد، دیگر نوبت به مستحب نمی رسد و وقتی استحباب از زیارت عرفه برداشته شد، نذر منعقد نمی شود، چون انعقاد نذر فرع بر این است که رجحان داشته باشد زیرا نذر یک عمل قربی است و با عمل غیر راجح قرب حاصل نمی شود و موضوع نذر از بین می رود، یعنی وجوب حج ورود پیدا می کند بر نذر و موضوع آن را از بین می برد.

۲- عده ای گفته اند حج فرع بر استطاعت است و استطاعت زمانی حاصل است که مزاحمی نداشته باشد و در اینجا نذر مزاحم است، چون اعدار شرعی مانند اعدار عقلی هستند، و در اینجا عذر شرعی (نذر) دارد و عذر شرعی نمی گذارد مستطیع شود. به عنوان مثال کسی که آب ندارد باید تیمم کند: «فلم تجدوا (لم تقدروا) ماءً فتیمموا صیداً طیباً» اگر آب غصبی هم داشته باشد باز نباید وضو بگیرد چون اعدار شرعی هم مثل اعدار عقلی است همان گونه که اگر اصلاً آب نداشت (عذر عقلی) باید تیمم می نمود، در ما نحن فیه هم همین گونه است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) این مسئله را به این صورت مطرح نکرده بلکه می فرماید: اگر کسی نذر حج مستحبی کند و پس از آن مستطیع شود می تواند به حج مستحبی برود. مرحوم صاحب جواهر از کسانی است که می گوید نذر مقدم بر حج است، چون این شخص مستطیع نیست چرا که اعدار شرعی مثل اعدار عقلی است (مثل این که جاده را بسته باشند).

قلنا: از نظر ما و بسیاری از فقها معنای استطاعت داشتن زاد و راحله و صحت بدن و سلامت طریق است و این که اعدار شرعی مثل اعدار عقلی است، دخالتی در استطاعت ندارد و مانند مزاحم است، چون مراد از

استطاعت در آیه شریفه «**لله علی الناس**» استطاعت عرفی است و اعذار شرعی و عقلی جزء استطاعت نیست، پس این شخص مستطیع و حج بر او واجب است و نذر منحل می شود زیرا منذور نذر باید در ظرف عمل منهای نذر وجوب داشته باشد، یعنی خود موضوع در ظرف عمل مستحب باشد مثلاً اگر عنوان نذر را کنار بگذارید زیارت امام حسین (علیه السلام) در مورد شخص مستطیع مصداق راجح نیست و نذر شامل آن نمی شود و باید به حج برود، و مستحب با واجب تراحم ندارد.

به عبارت دیگر نذر منهای وجوب وفای به نذر مثل زیارت عرفه، به خودی خود مستحب است که اگر این مستحب با واجب تراحم کند باید واجب را به جای آورد.

۳- سلّمنا که هم نذر و هم حج منعقد بود و تعارض پیدا کردند باید ببینیم کدام مهمتر است؟ آیا حج مهمتر است که به تارک آن گفته شده: «**مُتْ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرَانِيّاً**» یا نذر مهمتر است؟ هر کدام مهمتر بود به آن عمل شود.

بحث اصولی: فرق بین تعارض و تراحم

تراحم در مقام ثبوت و تعارض در مقام اثبات است؛ تراحم جایی است که دو ملاک باشد که هر دو به قوّت خود باقی است به عنوان مثال نماز دارای مصلحت و غضب دارای مفسده است، حال اگر بین اینها تراحم شود به این معنی که در خانه غضبی قرار دارد و نماز هم بر او واجب شده اگر نماز نخواند نماز ترک می شود و اگر بخواند غضب کرده است؛ در مقام ثبوت و واقع هر دو ملاک دارد.

مقام تعارض مقام اثبات و دلالت ادله است، وقتی اکرم العلما و لاتکرم الفساق را می گوید عالم فاسق یک حکم بیشتر ندارد، حال آیا اکرم العلماء که عام است شامل او شود و یا لاتکرم الفساق که خاص است شامل او می شود و می گوید عام را تخصیص زده و به خاص عمل کن در مقام ظاهر (اثبات) و دلالت ادله عام و خاص سر جنگ دارند و باید تخصیص بزنیم.

در باب تعارض احکام باب تعارض جاری است، ابتدا جمع دلّالی و اگر نبود سراغ مرجّحات می رویم، یعنی خذبما اشتهر بین اصحابک و اگر نبود خذ بما خالف العامّة و ... اما اگر باب تراحم بود کاری به عام و خاص و مرجّحات سندی و دلّالی و خارجی نداریم و فقط یک قانون حاکم است که همان قانون اهمّ و مهمّ،

است؛ یعنی کدام یک از این دو اهم است و هر قانون دیگری هم گفته شود به قانون اهم و مهم بر می گردد.

نتیجه: در فرع اول لازم است به حج برود.

فرع دوم: نذر ما یضاد الحج (مثل تدریس و یا مداوای بیماران در ولایت خودش)

تمام بحثهای فرع اول در اینجا نیز می آید، یعنی آیا نذر منحل می شود یا استطاعت منحل می شود یا هیچ کدام منحل نمی شود و هر دو به قوت خودش باقی است و اهم و مهم کرده و اخذ به اهم می کنیم؟

فرع سوم: کاری به نذر نداریم و تعارض یک واجب (مثل جهاد) با حج است، در اینجا نمی توان مسئله انحلال نذر را ذکر کرد چون نذری نیست ولی بحث انحلال استطاعت جاری می شود و اگر کسی مثل صاحب جواهر و آقای حکیم قائل شود که اعدار شرعی مثل اعدار عقلی است باید بگویند که وجوب جهاد مانع استطاعت حج است و موضوع استطاعت از بین می رود ولی ما که معتقدیم اعدار شرعی هم مثل اعدار عقلی است می گوئیم اینجا کاری به استطاعت ندارد چون استطاعت زاد و راحله و صحت بدن و باز بودن راه است و استطاعت منحل نشده است زیرا تراحم واجب، داخل در موضوع استطاعت نیست، پس استطاعت منعقد شد، و ازسوی دیگر جهاد واجب هم هست پس باز جای اهم و مهم و اخذ به اهم است.

ا.ج ۱۷، ص ۳۴۷.

81- ادامه م ۲۹ و م ۳۰ (الحج البدلی) - ۸۵/۱۲/۱۳

در مسئله سابق بیان شد که رجحان مندور باید در ظرف عمل باشد نه در ظرف انشای صیغه نذر، دلیل آن چیست؟

اولاً؛ نذر از امور قریبی است و قصد قربت می خواهد و وقتی قصد قربت می کند، باید عمل مقرب باشد و او را به خدا نزدیک کند، اگر عملی در زمان اجرای صیغه موجب قربت باشد ولی در زمان عمل انسان را از خدا دور کند در مورد آن نمی تواند «لله علیّ» (صیغه نذر) بگوید، به عنوان مثال نذر کرده عده ای از مؤمنین را روز جمعه اکرام کند در موقع نذر زید و عمرو و بکر همه مؤمن بودند و عمل نادر راجح بود، اما روز جمعه که رسید آن افراد مرتد شدند، آیا می تواند این گروه را اکرام کند و با اکرام آنها به خدا نزدیک شود؟! خیر، وقتی که عمل می کند باید عملش مقرب باشد.

ثانیاً؛ روایات متعددی در ابواب نذر داریم که می گوید:

لیس شیء هو لله طاعة يجعله الرجل عليه إلّا ینبغی (به قرینه ذیل روایت به معنی یجب است) **له أن یفی به؛** عملی که حین اجرای صیغه طاعت بوده ولی وقت عمل معصیت است، پس طاعت عندالعمل ملاک است نه حین اجرای صیغه، و شکی نیست وقتی در جایی که صیغه نذر می خواند عمل راجح بوده و وقت عمل مرجوح است، چنین نذری قطعاً منعقد نمی شود، بنابراین در ما نحن فیه هم از این قاعده استفاده کردیم.

مسألة ۳۰: لو لم یکن له زاد و راحله و لکن قیل له حجّ و علی نفقتک و نفقة عیالک أو قال: حجّ بهذا المال و کان کافیاً لذهابه و إیابه ولعیاله وجب علیه (حج واجب می شود و حجة الاسلام است) من غیر فرق بین تملیکیه للحجّ أو إباحته له و لا بین بذل العین أو الثمن و لا بین وجوب البذل (شخصی که بذل می کند بر او واجب بوده مثل این که نذر کرده بود که چند نفر را به حج بفرستد) و عدمه و لا بین کون البازل واحداً أو متعدداً (چند نفر با هم مخارج یک نفر را می دهند و یا یک نفر خرجش را می دهد) نعم يعتبر الوثوق بعدم رجوع البازل (مطمئن باشد که از بذلش باز نمی گردد که سابقاً هم بیان شد) ولو کان (مقداری از هزینه را خودش دارد و بقیه را دیگری می دهد) عنده بعض النفقذ فبذل له البقیة وجب ایضاً ولو لم یبذل

تمام النفقة أو نفقة عياله لم يجب (فرع اول که مطابق عروه مسئله ۳۳ است) و لا يمنع الدين من وجوبه ولو كان حالاً (سر رسید دین رسیده) و الدائن مطالباً و هو متمكّن من ادائه ولو لم يحج ففی كونه مانعاً وجهان (ما معتقدیم مانع است، فرع دوم که در عروه مسئله ۳۵ است) و لا يشترط الرجوع إلى الكفاية فيه (حجّ بذلی) نعم يعتبر أن لا يكون الحج موجباً لاختلال أمور معاشه فيما يأتي لأجل غيبته. (فرع سوم که در عروه مسئله ۳۴ است).

عنوان مسئله:

این مسئله مشتمل بر سه فرع است:

فرع اول: آیا حجّ بذلی صحیح است؟ شخصی مستطیع نیست ولی دیگری وجهی به او می دهد که به زیارت خانه خدا برود که یا تملیک است یا اباحه و یا این که می گوید همراه من بیا و من مخارج تو را می دهم؛ علی کلّ حال بذل حج می کند نه این که شخص مستطیع باشد. از نظر علمای شیعه مسلم است که حجّ بذلی کافی است.

فرع دوم: اگر این شخص بدهکار باشد حکم چیست؟ آیا با وجود بدهکاری و دین مطالب به واسطه بذل حج بر او واجب می شود؟

فرع سوم: آیا در حجّ بذلی رجوع به کفایت لازم است، به گونه ای که اگر پول را بگیرد و به حج برود حجّه الاسلام باشد؟

عروه این سه مسئله را از هم جدا کرده و در مسئله ۳۳ تا ۳۵ آن را مطرح کرده که در اینجا نیز باید جدا جدا بحث شده و حکم هر یک مستقلاً بیان شود.

مرحوم امام از این مسئله تا مسئله ۳۶ مسائل حجّ بذلی را مطرح نموده است.

فرع اول: آیا حج بذلی صحیح است؟

حجّ بذلی موجب وجوب است و حجّه الاسلام محسوب می شود.

اقوال:

از نظر اقوال مسئله مسلم و اجماعی است و صاحب جواهر اجماع منقول و محصل می گوید و می فرماید:

وجب علیه الحج من حیث الاستطاعة (چون مستطیع می شود) اجماعاً محکماً فی الخلاف و الغنیة و ظاهر

التذکره و المنتهی و غیرهما إن لم یکن محصلاً. (۱)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف به اقوال عامه اشاره کرده و می فرماید:

إذا بذل له الاستطاعة لزمه فرض الحج و للشافعی فیه وجهان (حجّ بذلی را فقهای دیگر عامه متعرض

نشده اند که شیخ نامی از آنها نمی برد) أحدهما مثل ما قلناه (واجب می شود) و الثانی و هو الذی یختارونه

أنه لایلزمه دلیلنا اجماع الفرقه و الأخبار الواردة فی هذا المعنی و ایضاً قوله تعالی: «من استطاع إلیه سبیلاً و

هذا قد استطاع». (۲)

بعضی از فقهای عامه مثل ابن قدامه (۳) به قول اوّل شافعی اشکال می کنند ولی اشکالشان وارد نیست.

اشکال این است که با بذل شخص مالک نمی شود در حالی که در استطاعت ملکیت شرط است بنابراین

می گوییم اگر تملیک کند اشکالی ندارد.

اشکال دوم ابن قدامه این است که در حجّ بذلی منت هست، معلوم می شود که اگر منت نباشد اشکالی

ندارد، حتی ممکن است باذل منت را پذیرفته باشد. پس اشکالات فقهای عامه بر قول اوّل شافعی نشان

می دهد که اگر ملکیت باشد و منت نباشد، مشکل نخواهد بود.

مسئله از نظر ما اجماعی است و مخالفی هم ندارد، البته ما به اجماع استدلال نمی کنیم، چون اجماع

مدرکی است.

کلید حلّ این مسئله و شش مسئله بعد از آن این است که آیا حجّ بذلی که در روایات کثیره متواتره وارد

شده چیزی تعبّدی و بر خلاف قاعده است یا علی القاعده؟

بعضی با آن معامله تعبّد کرده اند ولی کلام شیخ طوسی و صاحب جواهر نشان می دهد که مصداق

استطاعت و علی القاعده است نه این که تعبّد باشد، پس این شخص مصداق آیه شریفه است و حتی اگر

روایات کثیره هم نبود ما همین را قائل می شدیم، چون علی القاعده است و تمام مسائل دیگر را هم از این

راه حل می کنیم.

و مما يؤيد هذا المعنى (حج بذلی علی القاعدة است و ما باید تمام فروعش را در قاعده جستجو کنیم)
روایات کثیره ای است که در حجّ بذلی به آیه استدلال کرده یا کلمه «إنّہ مستطیع» دارد. عمده روایات در
باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده است. روایات عبارتند از: ح ۱ از محمد بن مسلم؛ ح ۴ مرسله
مفید؛ ح ۵ صحیه حلبی؛ ح ۷ و ۹ از ابوبصیر؛ ح ۱۰ از ابواسامه از باب ۱۰ و ح ۱۱ باب ۶ از معاویه بن
عمار، ح ۲، باب ۸ از علاء بن رزین که در بین این روایات صحیحه هم وجود دارد؛ حال اگر سه روایت
ابوبصیر را یک روایت بدانیم، هفت راوی از امام این مضمون را نقل کرده اند و روایات منحصر به این هم
نیست که این تعبیر نشان می دهد حجّ بذلی علی القاعدة است.

۱. ج ۱۷، ص ۲۶۱.

۲. ج ۲، مسئله ۹، کتاب الحج، ص ۲۵۱.

۳. مغنی، ج ۳، ص ۱۶۹.

82- ادامه مسئله ۳۰ - ۸۵/۱۲/۱۴

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت و دارای سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که آیا حجّ بذلی صحیح
است و موجب برائت ذمه از حجّه الاسلام می شود؟ بیان شد که در میان ما مسئله اجماعی است و در میان
اهل سنت هم مشهور است و آنها که اشکال کرده اند، در تملیک و منت بودن اشکال دارند إلّا در حجّ بذلی
موافقند یعنی اگر حجّ بذلی منت نباشد و مقید تملیک باشد صحیح است.

کلید حل مسئله این بود که آیا کفایت حج بذلی از حجّة الاسلام تعبّدی است یا موافق قاعده؟ بیان شد که موافق قاعده است، چون مطابق آیه لله على الناس ... استطاعت مراد است و با بذل حج شخص مستطیع می شود و استطاعت عرفی حاصل است، پس کفایتش از حجّة الاسلام علی القاعده است که اگر روایت خاصی هم نداشتیم همین معنا را قائل می شدیم.

و مما یؤید ذلك، روایاتی است که حج بذلی را کافی برای حجّة الاسلام می داند و چند طایفه است:

الف) روایاتی که برای کفایت حجّ بذلی به آیه استدلال می کند یعنی حجّ بذلی مصداق من استطاع الیه سبیلا است. حدود نه روایت است که به بعضی از روایات اشاره می کنیم و چون روایات متظافر است بحث از اسناد نمی کنیم:

* ... عن محمد بن مسلم (معتبر است) فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام) فإن عرض علیه الحج

فاستحیی قال هو ممّن یستطیع الحج (مصداق من استطاع إلیه سبیلا است) و لم یستحیی ... (۱).

* محمد بن محمد المفید فی المقنعة (مرسله مفید) قال: قال (علیه السلام): من عرضت علیه نفقة الحج

فاستحیی فهو ممّن ترک الحج مستطیعاً إلیه السبیل (مصداق من استطاع إلیه سبیلا است). (۲)

این روایات حجّ بذلی را مصداق آیه شریفه شمرده است.

ب) طایفه دیگر از احادیث می گوید حجّ بذلی کافی است و کفایت از حجّة الاسلام می کند ولی استدلال به

آیه نشده و به عنوان استطاعت اشاره نشده است که یک روایت را از باب نمونه بیان می کنیم:

* و بإسناده عن الحسین بن سعید (ثقه) عن فضالة بن أيوب، عن معاوية بن عمار (ثقات هستند) قال: قلت

لأبی عبدالله (علیه السلام) قال: رجل لم یکن له مال فحجّ به رجل من إخوانه (شخصی او را به حج

برد) أیجزیه ذلک عنه عن حجّة الإسلام أم هی ناقصة؟ قال: بل هی حجّة تامّة. (۳)

این روایات نیز متعدّد و عمدتاً در باب ۱۰ است. بنابراین به دلیل آیه شریفه و دو گروه از روایات حجّ بذلی

علی اجماله مجزی از حجّة الاسلام است و مؤید آن هم اجماع یا شهرتی است که بین اصحاب است و چون

اجماع مدرکی است آن را به عنوان مؤید می دانیم.

بررسی فروع فرع اول:

فرع اول دارای فروعی است که آنها را بررسی می کنیم:

۱- آیا تفاوتی بین تملیک و اباحه وجود دارد؟ مشهور و معروف در میان اصحاب ما این است که در صحت حج بین اباحه و تملیک فرقی نیست و تنها از ابن ادريس مخالفت نقل شده که صاحب جواهر آن را نقل کرده و می فرماید: ابن ادريس معتقد است که تملیک شرط است و اگر ملک نباشد حج بذلی کفایت از حجة الاسلام نمی کند. ظاهر کلمات عامه هم این است که تملیک شرط است.

ادله:

الف) آیه:

آیه می فرماید: «من استطاع إليه سبيلاً» یعنی استطاعت لازم است و استطاعت عرفیه مشروط به تملیک نیست و بدون تملیک هم استطاعت حاصل می شود.

ب) روایات:

روایات متعددی داریم که یا ظهور در اباحه دارد یا لاقل اطلاق دارد و هم اباحه و هم تملیک را شامل است (۴)، به عنوان مثال روایات تعبیر «عرض علیه الحج» دارد که یا ظاهر در اباحه است یا لاقل اعم است. تعدادی از روایات هم تعبیر «حجّ به» دارد (۵) که این تعبیر ظاهر در اباحه است یا لاقل اطلاق دارد و اگر روایاتی هم مصداق تملیک باشد منافات با عمومیت حکم ندارد چون اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

دلیل ابن ادريس:

شاید دلیلشان این باشد که اباحه موجب تزلزل می شود و قابل بازگشت است ولی تملیک ممکن است قابل بازگشت نباشد چون هبه ای که برای خاطر خدا باشد (ما یراد به وجه الله) قابل بازگشت نیست. هبه دو گونه است: هبه بدون قصد قربت و هبه با قصد قربت که به آن صدقه می گویند و این که کسی را به حج می فرستد به خاطر خداست و قابل بازگشت نیست، بنابراین ابن ادريس در هبه اشکال ندارد بلکه در اباحه به خاطر تزلزلی که در اباحه است اشکال دارد، چون هبه در ما نحن فیه تزلزل ندارد.

۲- مرحوم امام فرمود:

«سواء بذل العین أو الثمن» یعنی بین این که بذل عین زاد و راحله کند و یا ثمن آن را بذل کند فرقی نیست. در این بحث مخالفی از شیعه و سنی نداریم و دلیلی هم بر مخالفت نداریم چون بذل عین با بذل ثمن تفاوتی نمی کند و هم آیه و هم روایات شامل آن است.

۳- مرحوم امام فرمود:

«و لا بین وجوب البذل و عدمه»؛ چون در هیچ یک از روایات نذر یا عهد یا یمین ندارد و تعبیر «عرض علیه الحج» دارد و وجوب بر باذل ربطی به من ندارد و آنچه که به من مربوط است این است که من به حج دعوت شده ام و مصداق حجة الاسلام است.

از مرحوم محقق در جامع المقاصد نقل شده که ایشان معتقدند که حج بذلی برای جایی است که بذل، واجب باشد در حالی که لیس من وجوب البذل فی الروایات عین و لا اثر؛ ما احتمال می دهیم که علتش این بوده که ایشان خواسته راه بازگشت را ببندند، یعنی چون بر باذل واجب بوده که بذل کند، دیگر از بذلش برنمی گردد، در واقع از این راه وثاقت و اطمینان به عدم بازگشت را درست می کنند.

قلنا: واجب هم که نباشد اگر بذل کند، قابل بازگشت نیست چون آنچه که برای خداست رجوع در آن ممکن نیست که در باب صدقات و هبات این معنی گفته شده پس فرقی بین وجوب بذل و عدم آن نیست. ۴- مرحوم امام فرمود:

«ولا فرق بین الواحد و المتعدد» یعنی فرقی نیست که باذل یکی باشد یا متعدد و ظاهراً مخالفی در این مسئله نداریم و دو دلیل دارد:

الف) اطلاقات «من استطاع إلیه سبیلاً» و یا «عرض علیه الحج» شامل است جایی را که یک بانی دارد و یا چند نفر با هم بانی شده اند.

ب) روایاتی داریم که صریحاً می گوید عده ای بانی شده اند:

بعضی از روایات تعبیر «حجّ به رجل» (۶) دارد ولی بعضی «دعاء قوم» (۷) می گوید و یا بعضی از روایات

می گوید: قال سألته عن رجل لم یکن له مال فحجّ به أناس (گروهی بانی شدند). (۸)

بنابراین این مسئله علاوه بر اطلاقات باب، روایات خاصه ای هم دارد که شامل می شود.

۵- آیا وثوق شرط است؟ اگر شرط است در تملیک شرط است یا در اباحه؟

وثوق در اباحه شرط است چون تملیک قابل بازگشت نیست. وثوق بحث پیچیده ای است و در اینجا سه حالت متصور است:

۱- وثوق دارد که بر نمی گردد.

۲- وثوق دارد که بر می گردد.

۳- شک دارد که بر می گردد.

کسانی که وثوق را شرط می دانند معتقدند که صورت شک فایده ای ندارد و آنها که وثوق را شرط نمی دانند صورت شک را هم فایده دار می دانند.

۱. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۴، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۱ و ۴ و ۵ و ۷ و ... از باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۲ و ۶، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۳، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۶، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

83- ادامه مسئله ۳۰ - ۸۵/۱۲/۱۵

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت در مورد حجّ بذلی و دارای سه فرع بود، بیان شد که فرع اول دارای فروع متعدّدی است که بخشی از این فروع در جلسه قبل مطرح شد. قبل از ادامه فروع فرع اول دو نکته لازم به ذکر است:

۱- در اصل مسئله بذل یک روایت معارض داریم که می گوید حجّ بذلی کافی نیست یعنی اگر در آینده مستطیع شد باید حج به جای آورد و چون یک روایت است باید سند مورد بررسی واقع شود. سند روایت تا «علی بن ابی حمزه بطائنی» خوب است ولی او متّهم به کذب و ادّعاهای بلند پروازانه و نادرست است بنابراین سند روایت ضعیف است.

* ... عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: لو أنّ رجلاً معسراً أحجّه رجل کانت له حجّته (حجّش صحیح است) فإنّ أیسر بعد ذلک کان علیه الحجّ. (۱)

آیا این روایت در برابر روایات قریب به تواتر که حجّ بذلی را مجزی می دانست، تعارض می کند و می تواند مانع شود؟

خیر، از جهات گوناگون این روایت توان تعارض با روایات سابقه را ندارد:

اولاً؛ روایت ضعیف السند است.

ثانیاً؛ ممکن است جمع دلالی داشته باشد و ما این روایت را حمل بر استحباب کنیم، چون حمل نص و ظاهر در تمام ابواب فقه هست؛ نص این است که می گوید اگر حجّ بذلی به جای آورد چیز دیگری بر او واجب نیست ولی روایاتی که می گوید اگر مستطیع شد حجّ به جای آورد دو احتمال دارد یکی این که واجب است و احتمال دیگر این که قابل حمل بر استحباب است، پس حمل ظاهر بر نص کرده و می گوئیم مستحب است.

ثالثاً؛ سلّمنا تعارض کنند و جمع دلالی هم نداشته باشیم از چند جهت ترجیح با روایات سابقه است:

الف) شهرت روایی و فتوایی در روایات سابقه است که می گوید حجّ بذلی کافی است.

ب) این روایات موافق کتاب الله «لله علی الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلاً» است و ظاهر قرآن این است که حجّش حجّه الاسلام است.

نتیجه: این روایت نمی تواند مزاحم باشد.

۲- در بحث قبل بیان شد که بذل عین زاد و راحله با بذل ثمن تفاوتی نمی کند و در هر دو صورت حجّ

بذلی صحیح است و بیان شد که مخالفی هم نداریم.

بعضی معتقدند که شهید ثانی مخالف است و معتقد است عین لازم است نه ثمن و می فرماید:

یشترط بذل عین الزاد و الراحلة فلو بذل له أثمانها لم يجب القبول. (۲)

آیا شهید ثانی در این مسئله مخالف است؟ خیر، همان گونه که از عبارت روشن می شود بحث ایشان در وجوب قبول است یعنی در بذل عین وجوب قبول هست و در بذل ثمن وجوب قبول نیست و اگر در ثمن هم قبول کرد حج واجب می شود و صحیح است.

مرحوم شهید ثانی از کجا چنین فرمایشی را می فرمایند در حالی که ظاهر روایات باب این است که باید بپذیرد؟

شاید کلام شهید ثانی ناظر به این است که در روایات ما تعبیر ثمن نیامده و تعبیر «عرض علیه الحج» یا «حجّ به رجل» یا «حجّ به أناس» دارد.

قلنا: این سخن درست نیست، چون ما به دنبال عنوان استطاعت هستیم و اگر پول هم بدهند استطاعت حاصل می شود و قبول آن هم تحصیل استطاعت نیست و همین اندازه که بذل ثمن کرد استطاعت حاصل می شود و مسئله بذل تعبّدی نیست تا ثمن با بذل عین فرق کند پس چه عین باشد و چه ثمن، باید بپذیرد.

۵- در ادامه بحث از فروع فرع اوّل به صورت پنجم رسیدیم که می فرمود آیا جایی که اباحه است تقیید به وثوق لازم است؟

اگر تملیک کند وثوق نمی خواهد، چون تملیک به قصد قربت برای حج است و بازگشتی در آن نیست (ما کان لله ما یرجع فیه ابدأً) ولی اگر اباحه کند سه حالت دارد:

الف) وثوق داریم که باز نمی گردد که در اینجا استطاعت هست و حج بر او واجب است.

ب) وثوق به عدم داریم یعنی می دانیم که بر می گردد که در این صورت مستطیع نیست

ج) شک داریم که بر می گردد یا نه، در اینجا به سه امر متوسّل شده اند:

امر اوّل: اطلاعات

اطلاعات می گوید حجّ بذلی باعث استطاعت است.

قلنا: تمسک به اطلاقات در اینجا درست نیست چون شبهه مصداقی است و در شبهه مصداقی عام تمسک به عموم عام صحیح نیست. مولی اکرم العلماء گفته است و نمی دانیم زید عالم است یا نه در اینجا نمی توان به عموم عام تمسک کرد.

امر دوم: استصحاب در امر مستقبل

آقای حکیم سابقاً فرمودند، که استصحاب را در امر مستقبل جاری می کنیم و می گوییم إن شاء الله در اباحه بر نمی گردد.

قلنا: این استصحاب صحیح نیست چون اصل مثبت است چرا که استصحاب می کند که باذل از اباحه اش بر نمی گردد و نتیجه شرعی اش این است که اباحه باقی می باشد و لازمه عقلی بقای اباحه این است که تو مصداق مستطیع است و چون لازمه عقلی است استصحاب فایده ای ندارد.

امر سوم: براءت

اصل براءت جاری می شود.

قلنا: ما معتقدیم که در اینجا اصلاً نیازی به تمسک به این اصول و اطلاقات نداریم، چون وقتی که وثوق نداریم شک نداریم که مستطیع نیست زیرا اباحه متزلزل استطاعت نمی آورد و یقیناً مستطیع نیست در حالی که استصحاب و براءت و ... در صورت شک است.

إن قلت: اگر با این شکها انسان مستطیع نشود، در مال شخصی خودش هم این شکها هست چون احتمال می دهد که دزد پولش را ببرد و یا بیمار شود پس باید همه جا بگوییم استطاعت نیست.

قلنا: در این موارد اصل عقلایی سلامت داریم و اگر بخواهیم به این احتمالات اعتنا کنیم هیچ کس نباید کاری انجام دهد.

تلخص ممّا ذکرنا: در جایی که وثوقی نباشد و احتمال بازگشت باشد، استطاعت نیست.

نکته: بعضی از بزرگان دقتی کرده و می فرمایند اگر وثوق نداشت و یا وثوق به عدم داشت و به حج رفت و بعد معلوم شد که واهب از اباحه اش باز نگشته است در اینجا آیا تابع واقع هستیم؟

گفته شده که تابع واقعیم و این شخص در واقع مستطیع بوده پس سال آینده باید به حج برود.

آیا در جایی که احتمال بازگشت هست ولی در واقع شخص رجوع نمی کند صدق استطاعت می کند؟

در اینجا تابع ظاهریم و ظاهر این است که احتمال بازگشت هست و واقع در حقّ او تأثیر ندارد اگر چه در علم خدا بر نمی گردد. بنابراین در اینجا استثناءً تابع ظاهر هستیم و بدون وثوق استطاعت حاصل نیست.

۶- اگر مقداری از هزینه حج را بذل کنند و بقیّه را هم خودش داشته باشد، آیا این حج بذلی است؟

ظاهراً کسی مخالفت نکرده و این را نوعی حجّ بذلی می دانند.

اطلاق روایات ما شامل اینجا نمی شود، چون ظاهر روایات این است که همه هزینه حج را بدهند و تنها جایی که مشکل ما را حل می کند آیه است. سابقاً بیان شد که اگر ما مسئله را مطابق قاعده بدانیم در فروع مشکل نخواهیم داشت، پس وقتی حجّ بذلی مطابق قاعده بود استطاعت در حجّ بذلی صدق می کند ولو بعض آن را بذل می کند پس آیه شامل جایی که بذل بعض می کنند می شود.

۱. ح ۵، باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. مسالک، ج ۲، ص ۱۳۳.

84- ادامه مسئله ۳۰ - ۸۵/۱۲/۱۶

«حدیث اخلاقی: جواب نامه»

متن حدیث:

قال الصادق (علیه السلام): ردّ جواب الكتاب واجب کوجوب ردّ السلام (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: همان گونه که جواب سلام واجب است جواب نامه هم واجب است.

شرح حدیث:

این که جواب نامه هم واجب است احتمال دارد مشمول آیه «اِذَا حُیِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ» باشد یعنی این آیه عام است و تحیت لفظی و کتابت را شامل می شود و احتمال دارد که بگوییم مستحب مؤکد است؛ به هر حال یکی از آداب اسلامی است که نامه را بدون جهت بی جواب نگذارد.

حدیث دیگری هم در این زمینه داریم:

قال الصادق (عليه السلام): التواصل بين الإخوان في الحضر التزاور و في السفر التکاتب. (۲)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: زیارت برادران اسلامی در حضر این است که به دیدن هم بروند و در سفر نامه نگاری است.

از مجموع این گونه احادیث استفاده می شود که اسلام برای جوشش مسلمانان با یکدیگر اهمیت فوق العاده ای قائل است تا از مشکلات هم آگاه شده و تعاون و همکاری کنند و حتی به مسافرت هم که می روند از طریق نامه از حال هم باخبر باشند. در زمان ما هم با وجود تلفن و موبایل و وسایل دیگر می توان احوال شرق و غرب عالم را جويا شد، در حالی که برخی از مسلمانان با وجود این امکانات ماهها از احوال پدر و مادر خود بی خبرند. اسلام آیینی است که حتی جزئیات زندگی را از نظر دور نداشته و حتی برای نامه نگاری و جواب آن نیز برنامه دارد و آنهایی که می گویند باید برای جاهای خالی در اسلام برنامه ریزی کنیم نمی دانند که اسلام جای خالی ندارد و برای همه چیز حکم دارد و این جامعیت اسلام را می رساند.

در ایام تبلیغی که در پیش داریم اموری را نباید فراموش کرد:

تاکید بر وحدت اسلامی:

دستهای تفرقه افکنی قصد ایجاد تفرقه بین مسلمانان دارند که ممکن است از افراد خوش نیتی هم به

عنوان ابزار استفاده کنند. در عراق با وجود اصرار بر برگرداندن امنیّت به قدری نفاق افکنان ریشه دوانده اند که هنوز دولت موفق نشده امنیّت را ایجاد کند. آن قدر که اینها از مسلمانان می کشند از دشمنان اسلام کشته نشده است. این چه حماقتی است که دامن آنها را گرفته است و هر روز بهانه جدیدی به دست می آورند. اظهار ولایت علی(علیه السلام) به این نیست که شیعیان علی را به کشتن دهند.

آگاهی مردم با زبان خوب:

با زبان خوب مردم را آگاه کنید و مدّاحهای محترم اشعار خالی از غلوّ با مضامین عالی بخوانند تا بهانه به دست دشمن نیافتد.

بعضی هم در مقابل این برنامه ها سکوت می کنند که این صحیح نیست چون در این زمان فعلی العالم آن یظهر علمه و إلّا فعلیه لعنه الله.

تشویق جوانان به مسائل عقیدتی:

باید جوانها را تحویل گرفت و مشکلات عقیدتی آنها را حل کرد و خطر توطئه دشمنان را به آنها گوشزد نمود تا آلوده نشوند چون جوان آلوده دیگر در مقابل دشمن نمی ایستد.

بحث در فرع دوّم از مسئله ۳۰ در حجّ بذلی بود.

فرع دوّم:

آیا دین مانع از حجّ بذلی است؟ اگر به شخص بدهکار مبلغی جهت انجام حج بذل شود آیا بدهکاری مانع از حجّ بذلی است؟ دین بر سه گونه است:

۱- دین غیر مطالب (مدّت دار) و اگر مدّت هم ندارد طرف مقابل در باز پس گیری آن عجله ندارد که این قسم به یقین مانع از حجّ بذلی نیست و دلایل آن عمومات و اطلاقات است.

۲- دین مطالب یعنی وقت دین رسیده و طرف مقابل مطالبه می کند که دو حالت دارد:

الف) چه بماند یا نماند فعلاً توان پرداخت دین را ندارد، چنین شخصی اگر حج بذلی انجام دهد به دلیل عمومات و اطلاقات صحیح است چون اطلاقات می گوید اگر حج بر او عرضه شد بپذیرد و این شخص چون اگر حج هم نرود نمی تواند دین را بپردازد، حجّش صحیح است.

ب) دین مطالب است و وقتش رسیده و اگر به حج نرود می تواند دین را بپردازد. آیا در اینجا دین مانع حجّ بذلی است؟ مرحوم صاحب عروه «فیه و جهان» می فرماید و مرحوم امام هم می فرماید:

ففی کونه مانعاً و جهان.

غالب کسانی که بر عروه حاشیه زده اند معتقدند که مانعیّت دارد و مانع بودن را تقویت می کنند و قلیلی هم قائلند که مانع نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۳) در مورد مانعیّت دین بحث کرده ولی این صورت را که اگر به حج نرود می تواند دین را بپردازد، ذکر نکرده و ظاهراً صورت اوّل و دوّم را فرموده اند.

مرحوم کاشف اللثام و شهید ثانی متعرّض این مسئله شده اند که آقای حکیم (۴) این اقوال را ذکر می کند و اینها هم متعرّض دین شده اند ولی این صورت را که اگر بماند می تواند دین را ادا کند نگفته اند.

اگر بخواهیم بر اساس قاعده بگوییم، ادای دین واجب است معنای آن این می شود که امر به شیء (ادای دین) نهی از ضدّ خاص (حجّ بذلی) می کند. در حالی که امر به شیء نهی از ضدّ خاص نمی کند؛ بنابراین می تواند به حج برود و حجّش صحیح است و فقط یک گناه کرده که ادای دین را در وقت خودش انجام نداده است.

إن قلت: هر دو واجب است یعنی ادای دین واجب است و حجّ بذلی هم به اطلاق روایات واجب شد ولی دو واجب متزاحم هستند. در تزاحم باید سراغ اهم رفت و ادای دین اهمّ است چون حق الناس است و اسلام به حق الناس اهتمام دارد، ولی اگر نماند و حج به جای آورد حجّش صحیح است و امر به شیء نهی از ضدّ خاص نمی کند و آنهایی که قائل به ترتّب هستند می گویند اگر ادای دین نکردی، حج را انجام بده، پس با این که اهمّ ادای دین است حج باطل نمی شود.

بعضی معتقدند ادای دین جلوی استطاعت را می گیرد و این شخص مستطیع نیست، چون اعذار شرعی مثل اعذار عقلی است وجوب ادای دین (عذر شرعی) مثل این است که راه را بسته اند (عذر عقلی) پس کسی که دین مطالب دارد و اگر بماند می تواند دین را ادا کند، چون عذر شرعی دارد مستطیع نخواهد بود.

قلنا: ما از این بحث جواب دادیم و بیان شد که استطاعت امر عرفی است که بر چهار امر دور می زند: زاد و راحله، صحت بدن و باز بودن راه و این گونه مزاحمت ها جزء استطاعت نیست و این خلاف ادله است پس این شخص مستطیع است و حجّ بذلی واجب است و ادای دین هم واجب است، و باید اهمّ و مهم کند، پس با این که ادای دین واجب است، اگر حج انجام دهد حجّش صحیح است.

فرع سوم هم بحث چندانی ندارد.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۹۳ از احکام العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۹۳ از احکام العشرة.

۳. ج ۱۷، ص ۲۶۶.

۴. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

85_ ادامه مسئله ۳۰ - ۸۶/۰۱/۱۴

بحث در مسئله ۳۰ از مسائل استطاعت در حجّ بذلی و مشتمل بر سه فرع بود. فرع اول در مشروعیت حجّ بذلی و فرع دوم در این بود که آیا دین مانع حجّ بذلی می شود؟ بیان شد که جز در موارد خاصّ دین مانع از حجّ بذلی نمی شود.

فرع سوم:

در حج استطاعتی رجوع کفایت شرط است، یعنی شخص مستطیع در برگشت از حج نباید زندگیش به هم بخورد؛ به عبارت دیگر نباید سرمایه و محلّ کسبش را بفروشد و به زیارت خانه خدا برود چون چنین کسی مستطیع نیست پس رجوع به کفایت در حجّ استطاعتی شرط است تا وقتی بر می گردد امکان زندگی برای او مهیا باشد، حال آیا در حجّ بذلی هم رجوع به کفایت شرط است؟ قبل از بذل این شخص فقیر بود و حجّ بذلی برای او پیدا شده و بعد از بازگشت از حج باز با زکات و صدقات زندگی خواهد کرد و این به حجّ بذلی ضرر نمی زند.

مرحوم امام در ذیل مسأله سی ام تصریح کرد که رجوع إلى الکفایة در حجّ بذلی شرط نیست و در ادامه فرمودند در جایی که با پذیرش حجّ بذلی و رفتن به حج معاش مختصری را که در زندگی داشت از دست خواهد داد، پذیرش این حجّ بذلی واجب نیست، چون وقتی بر می گردد به سبب غیبتش معاش مختصری را هم که داشت به هم می خورد.

اقوال:

مرحوم صاحب عروه در مسأله ۳۶ این مطلب را مستقلاً عنوان کرده که در حجّ بذلی رجوع به کفایت معتبر نیست ولی این ذیل را که امام داشتند مطرح نکرده است که شاید به جهت وضوح آن باشد. مرحوم آقای حکیم در مستمسک (۱) و مرحوم آقای خویی (۲) در معتمد متعرض آن شده و می پذیرند. همچنین مرحوم آقای حکیم از مستند نراقی این مسئله را نقل می کند. از بعضی از عبارات صاحب جواهر (۳) هم این مسئله استفاده می شود.

ما مخالفی در این مسئله ندیده ایم که بگوید در حج بذلی رجوع به کفایت لازم است یعنی لازم نیست باذل هم هزینه حج را بدهد و هم هزینه بعد از بازگشت را.

جمع بندی: مسأله به حسب اقوال ممّا لاخلاف فیه است.

ادّله:

آنهایی که متعرض این مسأله شده اند معتقدند دلایلی که در حجّ استطاعتی برای رجوع به کفایت ذکر

شده شامل حجّ بذلی نمی شود.

در حجّ استطاعتی دلیل دو چیز است:

۱- قاعده لاجرح:

اگر سرمایه کسب و کار را بفروشد و به حج برود بعد از برگشت گرفتار عسر و حرج می شود، بنابراین ادّله عسر و حرج مانع می شود.

۲- نصوص خاصّه:

نصوصی داریم که می گوید رجوع إلى الکفایة لازم است ولی ظاهرش حج استطاعتی است نه بذلی.

چهار حدیث در باب ۹ از ابواب وجوب حج داریم که رجوع به کفایت را شرط می داند.

حدیث اوّل و دوّم به یک مضمون و هر دو از «ابی الربیع الشامی» مجهول الحال است و بعضی نام او را «خلید ابن اوفی» و بعضی خالد دانسته اند؛ تنها نقطه قوّت در مورد او این است که حسن بن محبوب (از اصحاب اجماع) از او نقل می کند. ولی روایت اصحاب اجماع از کسی سبب وثاقت او نمی شود، پس حدیث از نظر سند ضعیف است ولی چون معمول بهای مشهور است، ضعف سند جبران می شود.

* ... عن أبي الربيع الشامي سئل ابو عبدالله (عليه السلام) عن قول الله عزّوجلّ: و لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً فقال: ما يقول الناس (عامّه)؟ قال فقلت له: الزاد و الراحلة قال: فقال أبو عبدالله (عليه السلام) قد سئل أبو جعفر (عليه السلام) عن هذا فقال: هلك الناس إذاً، لأن كان من كان له زاد و راحله قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق اليهم فيسلبهم آياه لقد هلكوا إذاً فقل له فما السبيل قال فقال: السعة في المال اذا كان يحجّ ببعض و يبقى بعضاً لقوت عياله أليس قد فرض الله الزكاه... (۴)

مرحوم آقای حکیم در باب رجوع به کفایت می فرماید این حدیث فقط قوت عیال را در زمان حج می گوید ولی روایت در نقل دوّم اضافه ای دارد که حکم را ظاهر می کند:

ثم يرجع فيسأل الناس بكفه لقد هلك، که در این صورت حکم واضح است و اشکال آقای حکیم بر دلالت روایت وارد نیست.

* ... عن الاعمش (احتمال دارد «سلیمان بن مهران الأعمش» باشد و احتمال دارد که «اسماعیل بن

عبدالله الأعمش» باشد که هر دو مجهول الحال است) عن جعفر بن محمد فی حدیث شرایع الدین قال: و

حجّ البيت واجب علی من استطاع إليه سبیلا و هو (سبیل) الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن یکون

للإنسان ما یخلفه علی عیاله و ما یرجع إليه بعد حجّه (دلالت روایت خوب است و با صراحت می گوید که

سرمایه بعد از حج لازم است). (۵)

* ... المروّی عن ائمتنا(علیهم السلام) (مرحوم طبرسی در مجمع البیان روایاتی نقل کرده که در منابع

دیگر نیست ولی روایات مرسله است) أنّه (سبیل) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى

الكفاية إمّا من مال أو ضیاع (مزرعه) أو حرفة ... (۶)

این روایات از نظر سند ضعیف است ولی خواهد آمد (در حج استطاعتی) که اینها معمول بهای اصحاب

است و اصحاب با توجّه به این روایات رجوع به کفایت را شرط دانسته اند، ولی این روایات حجّ بذلی را

شامل نمی شود، چون در همه تعبیر «له مال و راحلة» آمده که در مورد حجّ استطاعتی است و کاری به

حجّ بذلی ندارد، پس اگر دلیل ما در بحث شرط رجوع إلى الکفاية این احادیث و نصوص باشد، شامل حجّ

بذلی نمی شود.

اگر دلیل لاحرج باشد، آیا حرج ما نحن فیه را شامل است؟

خیر، چون شخصی که به او حجّ بذلی شده چه به حج برود و چه نرود زندگی ساده ای دارد و در صورت

رفتن عسر و حرج تازه ای برای او پیدا نمی شود، به خلاف کسی که مال و سرمایه اش را می فروشد و به

حج استطاعتی می رود و بعد از برگشت بیچاره می شود.

فقهّا به این دو دلیل برای رجوع به کفایت استدلال کرده اند ولی ما دلیل سوّمی هم داریم

۳- رجوع به کفایت مصداقی از استطاعت:

بر کسی که سرمایه اش را بفروشد عنوان مستطیع هم صادق نیست و عرف او را مستطیع نمی داند.

امام(علیه السلام) در روایت راه را به ما نشان داده و فرموده که همه اینها در سبیل جمع است یعنی رجوع

إلى الکفاية در مفهوم سبیل آمده است و این شخص مستطیع نیست، پس چرا بزرگان این شخص را

مستطیع می دانند و به وسیله عسر و حرج و ... آن را حل می کنند در حالی که رجوع به کفایت ندارد و

نباید حجّش صحیح نباشد. که این دلیل در مورد حج استطاعتی است و در حج بذلی راه ندارد. پس در استطاعت رجوع به کفایت شرط است که البتّه عامّه این را نپذیرفته اند و استطاعت را فقط به زاد و راحله و سلامت طریق می دانند.

و اما استثنائی که مرحوم امام داشتند که اگر به حج بذلی برود همان زندگی ساده اش هم به هم می خورد، در این جا حجّ بذلی واجب نیست، چون حجّ بذلی مصداقی از استطاعت بود و این حجّ بذلی زندگی او را به هم می زند، بنابراین اطلاقات حجّ بذلی منصرف است.

۱. ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۲. ج ۲۶، ص ۱۳۲.

۳. ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۴. ح ۱ و ۲، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

86- مسئله ۳۱ (لو وهبه ما یکفیه للحج...) - ۸۶/۰۱/۱۵

مقدمه:

در موقع نگارش نامه گاهی نویسندگان ابتدا نام خود را می نویسند و بسیاری بر این مسأله حساب باز می کنند که اول نام خودش را برده یا نام مرا.

«حدیث اخلاقی: تواضع»

قال الصادق(عليه السلام): لبأس أن يبدأ الرجل باسم صاحبه في الصحيفة قبل إسمه.(۱)

امام صادق(عليه السلام) می فرماید: مانعی ندارد که شخص نام دوستش را در نامه بر خود مقدم دارد.

* عن سماعة قال سألت أبا عبدالله(عليه السلام): عن الرجل يبدأ بالرجل في الكتاب قال: لبأس به ذلك من

الفضل يبدأ الرجل بأخيه يكرمه.(۲)

سماعه می گوید از امام صادق(ع) در مورد شخصی که در نامه نگاری نام طرف مقابل را بر نام خود مقدم

می کند پرسیدم، حضرت فرمود: مانعی در این کار نیست و این از فضیلت است که شخص برای اکرام

دوستش نام او را بر نام خود مقدم کند.

شرح حدیث:

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

۱- جامعیت اسلام به اندازه ای است که برای مسائل ظاهراً کوچک مثل نوشتن نامه هم برنامه دارد یعنی از

مهمترین مسائل زندگی تا ساده ترین آن در اسلام بیان شده و ناگفته نمانده است و مسائل مستحدثه هم

به صورت قواعد کلیه بیان شده است، بنابراین خلأ قانونی نداریم.

۲- این مسئله جزئی، بخشی از یک مسئله کلی است و آن این که یک سلسله تشریفات در عرف است که

روی آن حساب باز می کنند. مثلاً نام خودش بر طرف مقابل مقدم باشد، یا طرف مقابل بر او سلام کند یا

دیگران، او ابتدا وارد شود یا دیگران، او در صدر مجلس باشد یا دیگران و... که عرف این ها را نشانه فضیلت

می داند. این گونه تشریفات واهی که مردم روی آن حساب باز می کنند و چه بسا منشأ کینه ها و عداوتها

می شود، اسلام عکس آن را می گوید به عنوان مثال در روایات آمده که وقتی وارد مجلسی می شوید در

جایی که کمتر از مقام شما است بنشینید.

مرحوم محدث قمی نقل می کند که حضرت عیسی پای شاگردانش را می شست و می فرمود برای این

پای شما را می شویم که شما در مقابل مردم تواضع کنید.(۳)

در جایی دیگر حدیثی از امام حسن عسگری نقل می کند:

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ كَانَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَقًّا (چون علی (علیه السلام) متواضع بود).

این جلوتر و عقب تر بودن دلیل بر شخصیت نیست و کسانی این موارد را نشانه شخصیت می دانند که فاقد شخصیت درونی هستند، اگر این برنامه در همه جا انجام شود، بسیاری از کینه ها، عداوتها و دلخوریها که از این امور جزئی سرچشمه می گیرد، از بین می رود و محبت و صمیمیت جانشین آن می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمونه اتم تواضع بود، وقتی کسی وارد مجلس می شد از صدر و ذیل مجلس نمی توانست پیامبر را بشناسد بلکه از نورانیت آن حضرت ایشان را می شناخت.

از مسأله ۳۱ تا ۳۶ در تحریر ادامه بحث حج بذلی است. مرحوم امام در مسأله ۳۱ سه مسأله عروه (۳۷ و ۳۸ و ۳۹) را به هم ادغام کرده که شاید آنچه در عروه انجام شده مناسبتر باشد. قسمت اول کلام امام در مورد هبه، قسمت دوم در مورد وصیت و وقف و نذر و قسمت سوم در مورد زکات و خمس است (زکات و خمس بدهند که حج به جای آورد) و چون این سه از نظر ماهیت متفاوت است، صاحب عروه آن را در سه مسأله قرار داده است.

مسأله ۳۱: (بخش اول) **لو وهبه ما يكفيه للحج لأن يحجّ وجب عليه القبول على الأقوى** (پولی داده به اندازه حج و به شرط حج در این صورت قبول آن واجب است، البته هبه واجب القبول نیست ولی در مورد حج واجب القبول و دلیل آن روایات متعدّد است. صورت اول) **و كذا لو وهبه و خيره بين أن يحجّ أو لا** (این هم حج بذلی و واجب القبول است، صورت دوم) **و أمّا لو لم يذكر الحج بوجه** (لاتعییناً و لا تخیراً) **فالظاهر عدم وجوبه** (قبول، صورت سوم).

(بخش دوم) **ولو وقف شخص لمن يحجّ أو أوصى أو نذر كذلك فبذل المتصدّي الشرعي** (متصدی شرعی در وقف متوالی و در وصیت وصی و در نذر ناذر است، صورت اول) **وجب** (قبول واجب و حج بذلی است) **و كذا**

لو أوصى له بما يكفيه بشرط أن يحج فيجب بعد موته. (صورت دوم).

(بخش سوم) ولو أعطاه خمساً أو زكاة و شرط عليه الحج لغى الشرط و لم يجب (کسی در مورد خمس و

زکات نمی تواند شرط کند، صورت اول) نعم لو أعطاه من سهم سبيل الله (اگر از سهم سبيل الله

بدهد) ليحج لايجوز صرفه في غيره ولكن لايجب عليه القبول و لا يكون من الاستطاعة الماليه و لا البذليه

ولو استطاع بعد ذلك وجب عليه الحج. (صورت دوم)

بخش اول: هبه

دارای سه صورت است:

۱- هبه به شرط حج.

۲- هبه مخيراً بين الحج و غيره.

۳- هبه بدون قيد حج نه تعييناً و نه تخيراً.

بسیاری متعرض این مسأله را شده اند که از آن جمله مرحوم صاحب جواهر (۴) است که مسأله را با تمام

شقوقش بحث کرده است. قبل از ایشان کاشف اللثام و صاحب حدائق و سبزواری در ذخیره و اردبیلی در

مجمع البرهان و نراقی در مستند متعرض شده اند که این اقوال را از مستمسک (۵) نقل می کنیم و

شارحین و محشین عروه هم متعرض شده اند.

از نظر اقوال در جزئیات مسأله بحث و اختلاف است ولی بعضی از صور آن مورد اتفاق است.

ادله:

در مسأله نصّ خاصی نداریم به همین جهت سراغ قواعدی که از روایات حجّ بذلی استفاده می شود،

می رویم.

نکته: آیا بین هبه و بذل فرق است؟ مرحوم صاحب جواهر می فرماید هبه غیر از بذل است. تصوّر ما این

است که فرق هبه و بذل عموم و خصوص مطلق است و بذل اعم و هبه اخص است چون در بذل تملیک و

اباحه تصرف است ولی هبه تملیک است.

قلنا: عرض ما این است که روی کلمه بذل و هبه تکیه کردن فایده ای ندارد، چون در نصوص کلمه بذل و

هبه نیامده و آنچه آمده چهار عنوان است:

۱- مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ الْحَجَّ

۲- مَنْ عَرَضَ عَلَيْهِ مَا يَحِجُّ بِهِ وَ يَأْمَنُ عَرَضَ عَلَيْهِ نَفَقَةُ الْحَجِّ

۳- مَنْ دَعَاهُ قَوْمٌ أَوْ أَنْاسَ

۴- حُجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ (او را به حج بردند)

بنابراین باید در روایات بذل ببینیم حکم بر چه موضوعی رفته و در روایات نه کلمه بذل است و نه کلمه هبه و نه مثل آن پس باید سراغ حکم رفته و از درون آن موضوع را خارج کنیم.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۹۶ از ابواب آداب العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۲، باب ۹۶ از ابواب آداب العشرة.

۳. سفينة البحار، ماده تواضع.

۴. ج ۱۷، ص ۲۶۸.

۵. ج ۱۰، ص ۱۳۵.

87- ادامه مسئله ۳۱ - ۸۶/۰۱/۱۷

بحث در مسئله ۳۱ در این بود که اگر به شخصی برای حج مالی بذل شود در کجا قبول واجب است؟

مسئله دارای سه فرع و در مجموع هفت صورت داشت. فرع اول در مورد هبه بود که سه صورت برای آن ذکر شد، باید دید در کدام قبول واجب است.

فرع دوم در مورد وقف و وصیت و نذر بود که دو صورت دارد.

فرع سوم در خمس و زکات بود که اگر به کسی خمس و زکات دادند تا به زیارت خانه خدا برود، آیا قبول

واجب است؟

برای هبه سه صورت بیان شد، صورت اول این بود که پول را بدهند تا حج به جای آورد.

صورت دوم این بود که پول را هبه کرده اند و مخیر است که حج به جای آورد.

صورت سوم این بود که قیدی ندارد و فقط هبه می کند.

اقوال در مسأله بیان شد و گفتیم بسیاری از جمله جمعی از بزرگان پیشین نیز به آن متعرض شده اند ولی

فتاوا مختلف است. بعضی در هر سه صورت پذیرش را واجب ندانسته اند، بعضی در هر سه صورت قبول را

لازم دانسته اند و بعضی هم مثل مرحوم امام تفصیل قائل شده اند و در صورت اول و دوم قبول را لازم

دانسته اند ولی در صورت سوم قبول را لازم ندانسته اند.

فرق بین هبه و بذل چیست؟

بیان شد هبه تملیک است ولی بذل اعم از تملیک و اباحه تصرف است ولی ما نباید سراغ کلمه هبه و بذل

برویم بلکه باید ببینیم در خصوص حج بذلی عنوان چیست؟ کلمه بذل در هیچ یک از روایات نیامده است

و در بعضی از روایات هم که آمده حاجی به رفیق خودش چیزی بذل می کند که ربطی به حج بذلی ندارد.

مرحوم صاحب وسائل عنوان باب را بذل قرار داده که این هم ربطی به روایات باب ندارد.

ما باید موضوع را از ادله بدست آوریم، البته ممکن است کلمه حج بذلی در معاهد اجماعات باشد ولی

اجماع مدرکی و مدرک آن روایات است و برای ما حجیت ندارد، پس ما با کلمه هبه و بذل کاری نداریم.

در روایات چهار عنوان داریم:

۱- من عرض علیه الحج که در چهار روایت آمده است. (۱)

۲- من عرض علیه ما یحج به و یا عرض علیه نفقة الحج. (۲)

۳- دعاه قوم أو أناس. (۳)

۴- حج رجل من إخوانه. (۴)

فرع اول: هبه

ما هستیم و این عناوین، حال باید دید، کدام یک از اقسام سه گانه هبه در این عناوین مندرج است.

صورت اول: هبه مشروط به حج

مصدق عنوان «عرض علیه ما یحج به» و «عرض علیه نفقه الحج» است بنابراین واجب القبول است.

صورت دوم: تخییر

مصدق «من عرض علیه الحج» است؟ بعضی معتقدند که نیست چون قدر جامع تخییر، حج نیست بلکه قدر جامعش این است که خدمتی به او بکند، ولی ما معتقدیم من عرض علیه الحج صدق می کند چون وسایلی در اختیارش می گذارد که می تواند با آن حج به جای آورد و می تواند حج به جای نیاورد علی کل حال در این صورت هم نباید تردید کرد که قبول واجب است.

صورت سوم: قیدی ندارد و فقط هبه است

صحبتی از حج نیست، نه تعیین و نه تخییر در واقع مصداق هبه است و هبه جایز القبول است، اگر بپذیرد مستطیع می شود و اگر نپذیرد مستطیع نمی شود و این مصداق «من عرض علیه الحج» نیست.

فرع دوم: وقف، وصیت و نذر

وقف در اینجا وقف عام است و وقف خاص نیست یعنی عین موقوفه را برای فرستادن افراد به حج وقف کرده و یا در نذر، نذر عنوان کرده و شخص خاصی مدّ نظرش نبوده و یا در وصیت هم به صورت کلی وصیت کرده است.

حال اگر متولی وقف یا نذر یا وصیت مصداقی را به میل خودش تعیین کند و به شخصی بدهد آیا مصداق «من عرض علیه الحج» است؟

بله مصداق آن است چون قبل از تعیین کلی بود ولی وقتی تعیین شد بر طرف مقابل قبول واجب است؛ به عبارت دیگر آیا عرضه کردن حج شرطش این است که عرضه کننده مالک باشد؟ مالک بودن شرط نیست و عرضه حج به وسیله هر که باشد فرقی نمی کند ولی در هبه لازم است واهب مالک باشد.

جالب این است که روایات می فرماید معیار این است که مستطیع شود و این شخص به وسیله وصیت و یا وقف یا نذر مستطیع شده است پس این تعبّد نیست بلکه مصداق آیه شریفه است.

فرع سوم: زکات و خمس

آیا می توان زکات و خمس را به کسی داد و او را به حج فرستاد؟
بله می توان با زکات و خمس شخصی را به حج و زیارت فرستاد.
آیا مالک زکات و معطی خمس حق دارد مورد مصرف را تعیین کند؟
خیر، چون خمس شریکی است و مال الله است و در زکات هم احتمال شرکت است و مال خودش نبوده و مال خداست پس حق ندارد تعیین مصرف کند و شرط لغو است بنابراین مصداق «من عرض علیه الحج» نمی شود و حق ندارد تعیین کند.

-
۱. ح ۱، باب ۱۰ روایت محمد بن مسلم، و ح ۹ و ۸ و ۷ باب ۱۰، روایت ابوبصیر.
۲. ح ۵، باب ۱۰ روایت حلبی، ح ۴، باب ۱۰ مرسله مفید، ح ۱۰، باب ۱۰ روایت ابواسامه.
۳ و ۴. ح ۲ و ۳، باب ۱۰ روایت معاویه بن عمار و ح ۶، باب ۱۰ فضل بن عبدالملک.

88- ادامه مسئله ۳۱ - ۸۶/۰۱/۱۹

بحث در مسئله ۳۱ از مسائل استطاعت حج و دارای سه فرع بود.
فرع اول در هبه بود که آیا قبول هبه برای حج واجب است؟
فرع دوم در مورد وقف یا وصیت و یا نذر برای حج بود که اگر متولی شخصی را در نظر گرفت آیا قبول واجب است؟
فرع سوم در خمس و زکات بود که آیا جایز است از باب خمس و زکات پولی به شخص برای حج داده شود؟ که گاه به صورت قید است (مثل این که می گوید: **هذا المال من الزکات أعطیک للحج**) و گاه به صورت شرط می گوید که فرقی نمی کند و گفتیم مالک حق تعیین مصرف ندارد، چون مال خمس و زکات مال شخصی نیست بلکه شریکی است و این شرط باطل است و قبول هم واجب نیست.

مرحوم امام در انتها استثنایی دارد که پیچ و خم دارد و توجیهی برای آن نیافتیم، امام می فرماید:

نعم لو أعطاه من سهم سبیل الله (از سهم سبیل الله نه سهم مساکین و...) **لیحجّ لایجوز صرفه فی**

غیره (حجّ کأنّ مالک استثناءً در سهم سبیل الله می تواند مصرف را تحمیل و شرط کند) **ولکن لایجب**

علیه القبول و لایکون من الاستطاعة المالیة و لا البدلیة (چرا بذلی نباشد؟)

توضیح ذلک: سهم سبیل الله یعنی چه؟

مرحوم صاحب عروه معتقد است که هر وجه خیری سهم سبیل الله داخل و این کلام عام است.

کلام ایشان دو اشکال مهم دارد:

۱- مساکین و فقرا و فی الرقاب همه در سبیل الله داخل است. ولی ظاهر تقابل تعدّد معناست، یعنی فی

سبیل الله چیزی غیر از آن هفت عنوان است و با این عمومیتی که شما می گوید مقابله از بین می رود.

۲- سبیل به الله اضافه شده یعنی باید کار الهی عام باشد یعنی المصالح العامة للمسلمین بما هم مسلمون

پس ساختن پل و جاده کار خوبی است ولی سبیل الله نیست، چون سبیل الله جنبه دینی لازم دارد، بله

اگر حکومت اسلامی برای جلب توجه مردم به اسلام این کار را بکند، در این صورت فی سبیل الله می شود

پس هر کار خیر شخصی و هر کار خیر عمومی اجتماعی مذهبی داخل در سبیل الله نیست و مصارف

هفت گانه دیگر زکات کار الهی خاص است.

آیا می توان از سهم سبیل الله پولی به کسی داد تا به حج برود؟ در بعضی از صور ممکن است؛ به عنوان

مثال عدّه ای از جوانان دانشگاهی به زیارت خانه خدا می روند و ما به آنها کمک می کنیم تا دانشگاه وجهه

دینی پیدا کند و تبلیغ دین شود ولی به یک نفر از سهم سبیل الله نمی توانیم پولی بدهیم تا به حج برود

زیرا این کار جزء مصارف عامّه مسلمین نیست.

در عبارات بسیاری از فقها سهم سبیل الله با سهام هفت گانه دیگر مخلوط شده در حالی که تقابل دلیل بر

جدایی مفاهیم از یکدیگر است. مستند دیگر ما موارد استعمال سبیل الله در قرآن است که تقریباً اکثریت

قریب به اتفاق آن در جایی است که جنبه دینی دارد و کأنّ مصطلح قرآن است که سبیل الله هر جایی

است که جنبه دینی باشد.

آیا مالک حق دارد این مصرف خاص را تعیین کند؟

بعضی معتقدند که حق دارد، چون سبیل الله مصارف مختلفی دارد و مصارف مختلف را باید مالک تعیین کند؛ این کلام به نظر ما تمام نیست، چون مالک نمی تواند بگوید من از سهم سبیل الله به تو دادم و فلان کار را با آن انجام بده، همان گونه که وقتی به فقیر از سهم فقیر می دهد حق ندارد تعیین مورد مصرف کند و تعیین مصداق با آخذ زکات است.

سَلْمَنَّا: بگوییم که می تواند تعیین حج کند، آیا «من عرض علیه الحج» شامل این مورد می شود؟ به نظر ما عناوین چهار گانه مذکور شامل این مورد می شود، حال با این وجود چگونه مرحوم امام می فرماید می تواند تعیین مصرف کند و اگر بگیرد جایز نیست در جای دیگر صرف کند ولی مع ذلک می فرماید لایجب القبول.

بعضی برای این کلام امام وجهی بیان کرده اند که عجیب است و آن این که مالک می گوید برای من حج به جای آور، پس عرض علیه الحج نیست چون عرض علیه الحج در جایی است که مبذول له برای خودش حج به جای آورد نه باذل، ولی این توجیه در ما نحن فیه صحیح نیست، چون در این صورت دیگر زکات نیست و مثل این است که به فقیر پول بدهد و بگوید برای من طعام بخر، و عرض علیه الحج جایی است که مبذول له برای خودش حج به جای می آورد پس ما نحن فیه مثل حجّ استیجاری است و واجب القبول نمی باشد و بدون شک مراد از سهم سبیل الله این است که به مبذول له بدهیم تا برای خودش حج به جای آورد.

بنابراین کلام امام قابل توجیه نیست و شاید به جهت قصور فهم ما باشد و وقتی عرض علیه الحج است چرا لایجب علیه القبول باشد و اگر بگویید اینجا مجبور است بدهد خواهیم گفت که در وقف و وصیت و نذر هم واجب بود. نظر ما این است که در این گونه موارد مصداق روشن حجّ بذلی است و اگر به او عرضه شد، قبول واجب است.

بقی هناء شیء:

مالک که حق نداشت مورد مصرف را تعیین کند، آیا حاکم شرع می تواند تعیین کند؟ حاکم شرع به عنوان

اولی مثل مالک است و نمی تواند تعیین کند ولی به عنوان ثانوی و این که ولیّ مسلمین است و مصالح را در نظر می گیرد، می تواند تعیین کند و در روایات هم آمده بود که اگر در سالی تعداد کمتری به حج بروند، حاکم شرع می تواند عدّه ای را به حج بفرستد تا خانه خدا خلوت نشود.

89- مسئله ۳۲ (رجوع البازل عن بذله) - ۸۶/۰۱/۲۰

مسألة ۳۲: يجوز للباذل الرجوع عن بذله قبل الدخول في الإحرام و كذا بعده (الاحرام) على الأقوى (مبذول له پس از رجوع باذل چه کند؟ از احرام نمی تواند خارج شود پس باذل باید به مقداری که بتواند حجّش را تمام کند، چیزی در اختیار او قرار می دهد) و لو وهبه للحجّ فقبل فالظاهر جريان حكم سائر الهبات عليه و لو رجع عنه في اثناء الطريق (در این صورت نفقه عود را باید به او بدهد) فلا يبعد أن يجب عليه نفقة عوده و لو رجع بعد الإحرام فلا يبعد وجوب بذل نفقة اتمام الحج عليه (فقط نفقه اتمام حج را باید بدهد یا نفقه بازگشت را هم بدهد؟ ظاهراً نفقه بازگشت را هم بدهد).

عنوان مسأله:

این مسئله به حسب ظاهر کوچک ولی پلی به دیگر مسائل فقه است و با قواعدی که در اینجا استفاده می شود می توان مسائلی را در دیگر ابواب فقه حل کرد.

مسأله دارای دوصورت است:

۱- بذل به صورت هبه باشد.

۲- بذل به صورت اباحه تصرف باشد.

اگر بذل به صورت هبه باشد در چند جا نمی توان از آن برگشت:

(الف) هبه معوضه:

هزینه حج را هبه می کند و در مقابل از او می خواهد برایش عمره مفرده به جای آورد.

(ب) هبه به ذی رحم:

به ارحام خود هبه می کند.

(ج) هبه به قصد قربت:

برای خاطر خدا این بذل را در اختیار او گذاشته و آنچه برای خداست قابل بازگشت نیست. (ما کان لله فلا یرجع ابداً).

(د) بازگشت از هبه سبب ایذاء و اهانت به طرف مقابل باشد.

(ه) پول هبه کرده و این شخص مرکب و زاد خریده و در واقع هبه قائماً به عینه نیست و تبدیل به مرکب و زاد شده، پس قابل بازگشت نیست.

بنابراین این پنج صورت از بحث ما خارج است، چون اینها قابل بازگشت نیست.

اگر بذل به صورت اباحه تصرف باشد فقط یک مشکل دارد و آن جایی است که بازگشت ایذا و اهانت است که در این صورت حق بازگشت ندارد.

اقوال:

این مسأله در کلمات فقهای پیشین مطرح نشده و فقط در کلمات معاصرین و من قارب عصرنا مثل مرحوم صاحب عروه و محشّین آن مطرح شده است. در کلمات فقهای عامّه هم دیده نشده است.

ادّله:

در مسأله نصّ خاصّی نداریم و باید سراغ قواعد برویم. سه قاعده است که برای حلّ زوایای مسأله استفاده می شود و مشابّهات این مسأله در فقه با همان سه قاعده حل می شود. این مسأله را در دو صورت بررسی می کنیم.

الف) رجوع قبل از احرام:

در مورد قبل از احرام بازگشت جایز است چون هبه قابل رجوعی است و قاعده می گوید: **الناس مسلّطون**

علی أموالهم و فقط هزینه بازگشت را لازم است باذل بدهد و دلیل آن قاعده غرور است چون قاعده غرور

می گوید: **المغرور یرجع بمن غره**.

قاعده غرور:

این قاعده در قواعد الفقهیه به عنوان قاعده ۱۳ مطرح شده است. فقها در مورد قاعده «المغرور یرجع بمن» غرّه می گویند حدیثی است که در منابع اهل سنت و منابع شیعه دیده نشده است ولی صاحب جواهر آن را روایت می داند و محقق ثانی هم در بعضی از کلمات خود آن را روایت می داند.

ظاهر این است که روایت نیست و تصور شده که روایت است ولی مهم این است که روایات خاصه ای داریم که اگر در موارد خاصه جمع بندی شود این قاعده از آن استخراج می شود که به آن اصطیاد عموم از موارد خاصه می گویند. ما این روایات خاصه را در قواعد فقهیه ذکر کرده ایم.

علاوه بر این قاعده مذکور قبل از این که قاعده ای شرعی باشد، قاعده ای عقلایی است و عقلاً در جایی که شخصی دیگری را به خسارت بیندازد جبران خسارت را نسبت به او لازم می دانند، پس قاعده غرور قبل از این که قاعده ای شرعی باشد قاعده ای عقلاییه است.

لازم به ذکر است که قاعده لاضرر از قاعده غرور وسیعتر است و قاعده غرور را می توان از قاعده لاضرر نیز استخراج کرد و قاعده لاضرر هم در اینجا حاکم است در حالی که بزرگان فقط به قاعده غرور تمسک کرده اند.

مرحوم امام می فرماید: **فلا یبعد أن یجب علیه نفقه عوده**، به نظر ما حتماً باید بدهد و لایبعد نیست. قاعده غرور مخصوص جایی که فریب باشد نیست بلکه در جایی است که کسی دیگری را به میدانی کشانده که در آن دچار ضرر شده و لازم نیست قصد سوء در کار باشد.

ب) رجوع بعد از احرام:

این مسأله محلّ اختلاف است؛ مرحوم سید در مسأله ۴۱ عروه فیه وجهان می گوید (یجوز الرجوع ولایجوز الرجوع) ولی محشّین عروه به سه قول قائل شده اند.

۱- مرحوم محقق نائینی و مرحوم سید اصفهانی و مرحوم آقای سید عبدالهادی شیرازی الأقوی عدم الجواز می گویند.

۲- مرحوم آقا ضیاء عراقی می گوید: می تواند برگردد ولی این که مبذول له بعد از رجوع باذل چه کند را نگفته اند.

۳- مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم امام تکلیف شخص را روشن کرده و می گویند: باذل می تواند بازگردد ولی باید چیزی در اختیار مبذول له بگذارد که بتواند اعمالش را تمام کند.

این مسئله شفاف است و پیچ و خمی ندارد و سه قاعده برای حل آن جاری است :

۱- قاعده استلزام (الإذن فی الشیء إذن فی لوازمه):

کسی به دیگری اجازه میدهد که در منزلش نماز بخواند ولی در اثنای نماز رجوع کرده و می گوید: از منزل من بیرون برو، حال چون اجازه در نماز داده باید اجازه در لوازمش هم بدهد و نماز باید تمام شود و نمی تواند آن را قطع کند.

إن قلت: این قاعده در روایات و در بین عقلا نیست. زیرا اذن داده ولی بعد، از آن بر می گردد و مجبور به ادامه نیست.

قلنا: اگر لوازم ینفک باشد اذن در شیء اذن در لوازم آن است و این جای اشکال ندارد مثلاً شب شخصی را دعوت کرده که در منزل بماند نیمه شب می گوید برو در حالی که نصف شب ناامن است و نمی تواند بیرون برود، اگر راضی هم نباشد تا صبح می تواند بماند، چون لازم قهری و لاینفک است پس اگر لازم لاینفک و قهری باشد عقلایی است.

۲- قاعده غرور:

شخصی را به حج آورده و او مُحرم شده و بدون انجام اعمال از احرام نمی تواند خارج شود.

۳- قاعده لاضرر و لا حرج:

شخص بعد از محرم شدن باید اعمالش را تمام کند و اگر هزینه اش را باذل ندهد ضرر است. مرحوم امام و مرحوم آقای گلپایگانی معتقدند که ما مشکل این قواعد را حل کرده و رجوع می کنیم به عنوان مثال می گوییم باذل به جای آن چیز دیگری می دهد که لطمه و ضرری به مبذول له نخورد و حجتش را تمام کند پس رجوع بدون بدل جایز نیست و این آقایان هم رجوع مع البدل را گفته اند.

سؤال: آیا این مسأله شفاف است یا مبهم که لایبعد بگوییم؟

شفاف است و نیاز به تعبیر لایبعد نیست و کسی نمی گوید رجوع بدون بدل جایز است پس ما به جای

لايبعد تعبير الأقوى می گوییم.

نکته: این مسائل در صورتی است که مبذول له با هزینه خودش بخواهد ادامه دهد ولی در جایی که

دیگران هستند که خرج او را بدهند دیگر لازم نیست باذل بدل و خسارت را بدهد.

90- م ۳۳ (ثمن الهدی و الكفّارات) و م ۳۴ (هل الحج البذلي مجز عن حجة الاسلام) - ۸۶/۰۱/۲۱

مسألة ۳۳: الظاهر أنّ ثمن الهدی علی البازل و أمّا الكفّارات فليست علی البازل و إنّ أتى بموجبها اضطراراً

أو جهلاً أو نسياناً بل علی نفسه.

عنوان مسأله:

این مسأله دارای دو فرع است.

فرع اول: قربانی در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع دوم: کفّارات در حج بذلی بر عهده کیست؟

فرع اول: قربانی

این مسأله از مسائلی است که در کلام قدما و متأخرین نیامده و در کلام معاصرین و من قارب عصرنا آمده

است. مرحوم صاحب عروه در مسأله ۴۴ در مورد پول قربانی صریحاً فتوا می دهد که إنّّه علی البازل، و

مرحوم امام نیز بر عهده باذل می داند. من العجب جمعی از محشّین عروه مخالفت کرده و بعضی تفصیل

داده اند. از اعظم مخالفین مرحوم آقای بروجردی است؛ ایشان می فرمایند:

لايبعد عدم الوجوب فإن بذل فهو و إلّا انتقل إلى الصوم (فمن لم يجد فصيام عشرة أيام).

اگر از خودش هم پول داشته باشد ظاهر عبارت این است که از پول خودش هم لازم نیست بخرد.

بعضی مثل مرحوم آقای گلپایگانی در حاشیه عروه تفصیل داده و می فرماید:

إن كان المبذول له ممن يجب عليه الهدی لكونه واجداً فهو (خودش پولی دارد و قربانی می خرد و بعد از

بازل می گیرد) و إلّا (اگر واجب نباشد) لم يجب و حينئذ إن لم يبذل انتقل إلى الصوم.

بعضی مثل مرحوم آقای حکیم تفصیل دیگری دارد و می فرماید اگر باذل نذر کرده واجب است قربانی را هم بدهد اما اگر نذر نکرده لازم نیست.

مشکل این آقایان از این جا ناشی شده است که قربانی بدل دارد، به همین جهت باذل می گوید من نمی دهم و بدل را به جای آور.

قلنا: حق در مسئله این است که باید بینیم ظاهر کلام باذل به چه منصرف است؟

ظاهر کلامش همه هزینه هاست و اگر ندهد از طریق قاعده غرور بر عهده اوست که می گوید المغرور یرجع علی من غره، پس مسأله شفاف است و راه حل آن در ظاهر کلام باذل است نه بدل.

فرع دوم: کفّارات

مرحوم صاحب عروه در مورد کفّارات فیه وجهان می گوید و هیچ یک را ترجیح نمی دهد که برعهده باذل است یا برعهده خود شخص.

محشّین عروه در اینجا اختلاف کرده اند و بعضی وجه اول و بعضی وجه دوم را پذیرفته اند. کثیری از محشّین هم برعهده باذل می دانند و دلیل آنها مطابق استدلال آقا ضیاء الدین عراقی است که می گوید: **لأنها عقوبات مترتبة علی فعله**، یعنی کفّارات عقوباتی است که مترتب بر فعل خودش است به خصوص در جایی که عمدی باشد و باذل نگفته بود که اینها را هم خواهد داد.

بعضی بین کفّاره صید و سایر کفّارات تفصیل داده اند و در کفّاره صید بر عهده باذل و در سایر کفّارات بر عهده مبذول له دانسته اند.

چه فرقی بین کفّاره صید و سایر کفّارات است؟

در صید عمد و سهو آن فرقی ندارد و در هر دو صورت کفّاره دارد ولی در دیگر محرّمات احرام عمد و سهوش فرق می کند، و آنچه کفّاره دارد، صورت عمدی و اضطراری است.

ولكن الانصاف؛ ما تفصیل دیگری داده و می گوییم اگر کفّاره، کفّاره اضطراری عام بود، مثل این که شب

مشعر به قدری سرد شد که تمام کاروان از جمله مبذول له مجبور شدند که لباس دوخته بپوشند، در

چنین جایی مبذول له کفّاره اش بر گردن باذل است.

آیا مطابق قاعده التزام به شیئی التزام به لوازم آن است این هم از لوازم است که و بگوییم این لوازم طبیعی و قهری است، یا این که بگوییم این هم از مخارج حج است، چون همه حاجیها مجبورند بپوشند و عذر عام است و این از هزینه های حج است پس زمانی که عذر عام است داخل در قاعده التزام و غرور است، چون می دانند که حج چنین هزینه هایی دارد و باید باذل بدهد.

از این بالاتر اگر مبذول له مریض شد و به خاطر بیماری ناچار شد لباس بپوشد باید کفّاره بدهد (چون اضطرار کفّاره دارد و سهو است که کفّاره ندارد) در اینجا مریض شدن امری عادی است و باید باذل پول دارویش را بدهد، پس کفّاره اش را هم باید بدهد و اینها از لوازم حج است و خیلی از حاجی ها مریض می شوند.

بنابراین در حدود مخارج متعارف باذل باید بدهد و این کفّارات از مخارج متعارف است، پس لایبعد که در حوادث عام یا خاص متعارف که برای مبذول له پیش می آید باید باذل هزینه آن را بپردازد.

مسأله ۳۴: الحج بذلی مجز عن حجّة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها (مقداری از نفقه را خودش دارد و مقدار دیگر را باذل می دهد) **و لو رجع عن بذل في الأثناء و كان في ذلك المكان متمكناً من الحج من ماله وجب عليه** (واجب است تکمیل کند) **و يجزيه عن حجّة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط** (آیا عود الی الکفایه را هم شامل است؟ اگر شرط است چرا جلوتر این را مطرح نکردند) **و إلّا** (بقیه شروط را ندارد) **فإجزائه محل إشكال.**

عنوان مسئله:

آیا حج بذلی جانشین حجّة الاسلام می شود به گونه ای که اگر بعداً مستطیع شود از او ساقط باشد؟ مرحوم صاحب عروه این مسئله را در مسأله ۴۰ بحث می کند.

این مسأله را تقریباً همه فقها از زمان شیخ طوسی به این طرف مطرح کرده اند و مشهور فتوا داده اند که

جانشین حجّه الاسلام می شود.

مرحوم صاحب جواهر(۱) متعرض این مسأله شده و اقوال را بیان کرده و می فرماید: شهرت بر اجزاء است و در ادامه از مرحوم شیخ مخالفت را نقل می کند.

ج ۱۷، ص ۲۶۷.

91- مسأله ۳۴ (الحج البذلی مجز عن حجّه الاسلام) - ۸۶/۰۱/۲۲

«حدیث اخلاقی: آداب نامه نگاری»

متن حدیث:

أمر أبو عبدالله(عليه السلام) بكتاب في حاجة فكتب ثم عرض عليه و لم يكن فيه استثناء فقال كيف رجعتكم أن يتم هذا و ليس فيه استثناء انظروا كل موضع لا يكون فيه استثناء فاستثنوا فيه.

ترجمه حدیث:

امام صادق(عليه السلام) دستور نگارش نامه ای برای کاری را دادند. نامه نوشته شده و خدمتشان عرضه شد، در حالی که در آن از کلمه «ان شاء الله» استفاده نشده بود، حضرت فرمود: چگونه امید دارید این کار به پایان رسد، در حالی که در آن ان شاء الله نیست. هر جای نامه که نیاز به این تعبیر است آن را اضافه کنید.

شرح حدیث:

این حدیث در واقع برگرفته شده از قرآن است که می فرماید:

ولا تقولنّ لشيء إني فاعل ذلک غداً* إلا أن يشاء الله.(۱)

خداوند در این آیه خطاب به پیامبرش می فرماید: ای پیامبر نگو فردا فلان کار را انجام خواهیم داد مگر این که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** را ذکر کنی.

مرحوم طبرسی برای **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** چند معنا ذکر کرده است که از همه بهتر این است که برای قول دادن به آینده این شرط را فراموش نکنی.

شأن نزول آیه هم این است که جمعی از پیامبر سؤال کردند و حضرت جواب را موكول به فردا کرد تا وحی نازل شود و پاسخ آنها را بدهد؛ چند روز گذشت و وحی نازل نشد و بعد از چند روز جواب سؤال و این آیه نازل شد که پیغمبر با آن عظمت هم چون «**إِنْ شَاءَ اللَّهُ**» نگفت کارش عقب افتاد و این درسی است برای فرد فرد امت.

فایده «**إِنْ شَاءَ اللَّهُ**» در این موارد چیست؟

فلسفه گفتن **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** چند چیز است:

۱- مدد گرفتن از قدرت الهی:

کمک گرفتن از خدا اراده انسان را تقویت می کند. حضرت علی(علیه السلام) وقتی کار مهمی پیش

می آمد وضو می گرفت و نماز می خواند بعد این آیه را تلاوت می فرمود: **و استعینوا بالصبر و**

الصلوة، (۲) چرا که خداوند مرکز تمام قدرتهاست و همه چیز به دست اوست، پس یکی از فواید آن تقویت اراده است.

۲- گرفتار غرور نشدن:

با توجه و استفاده از این واژه انسان از مرکب غرور پایین می آید و به یاد می آورد که اگر خدا نخواهد، کاری از او ساخته نیست که همان توحید افعالی است.

۳- عدم ایجاد اطمینان کامل در طرف مقابل:

استفاده از این تعبیر طرف مقابل را به انجام کار مطمئن نمی کند و می داند که ممکن است موانع غیر قابل پیش بینی پیش آید که در این صورت اگر از انجام آن هم عاجز باشیم طرف مقابل انتظار زیادی نخواهد داشت.

۴- اظهار ادب در پیشگاه خداوند:

ان شاء الله گفتن یعنی خدایا من چیزی نیستم و هر چه هست تویی و وقتی در پیشگاه خدا اظهار ادب کند خدا هم مشکل او را حل خواهد کرد.

علاوه بر مطالبی که از روایت استفاده شد با توجه به روایت روشن می شود که اسلام برای جزئیات هم برنامه دارد و خلای در احکام اسلام نیست و در مسائل مستحدثه هم مسأله ای بدون جواب نداریم و نیازی به قانون گذاری در مقابل اسلام نیست.

نکته: مسلمانان باید جهش علمی پیدا کرده و گذشته تاریخی اسلام را احیا کنند و با این کار جلوی استثمار و استعمار را بگیرند. غریبها به واسطه برتری صنعتی که دارند به ملت ها توهین می کنند و در جواب حرف منطقی حرف زور می زنند ولی مسلمین باید جهش علمی پیدا کنند تا بتوانند خود را از زیر سلطه استعمار نجات دهند. ما حتی به دوستان خود هم نمی توانیم اعتماد کنیم و آنها نیز از تعهدات خود تخلف می کنند.

عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است و عزت مایه پیشرفت است و این پیشرفتهای مایه خوشنودی است تا زورمندان نتوانند به ما زور بگویند.

مسأله ۳۴: الحجّ البدلی مجز عن حجّة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها (فرع اوّل) ولو رجع عن بذله في الاثناء و كان في ذلك المكان متمكنا من الحج من ماله و جب عليه و يجزيه عن حجّة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه و إلّا فأجزائه محلّ إشكال (فرع دوّم).

عنوان مسأله:

مسأله دارای دو فرع است. فرع اوّل در این است که آیا حجّ بدلی جانشین حجّة الاسلام می شود به طوری که اگر بعداً مستطیع شود، نیازی نباشد که بار دیگر حج به جای آورد؟ و فرع دوّم در این است که اگر

بازل از بذل خودش برگردد و مبذول له پول داشته باشد و حجّش را کامل کند، آیا کافی است؟

اقوال:

این مسأله در کلمات قدما و متأخرین ذکر شده و از زمان مرحوم شیخ طوسی فقها متعرّض آن شده اند. از مجموع کلمات فقها استفاده می شود که در مسأله شهرت قویّه است و تنها مخالف مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار است که شیخ در جوانی آن را نوشته و در کتابهای بعد از این نظر برگشته است و به قول صاحب جواهر استبصار کتاب فتوا نبوده و کتاب حدیث است.

مرحوم صاحب ریاض می فرماید:

ولو حجّ به بعض إخوانه ... أجزأه عن الفرض فلا يحتاج إلى إعادته لو استطاع فيما بعد وفقاً للأكثر كما في

المدارك بل المشهور كما في الذخيرة (مرحوم سبزواری) بل في غيرهما أنّ عليه فتوى علماؤنا (این

تعبیری است که در مقام اجماع به کار می برند) ... خلافاً للاستبصار فيعيد مع اليسار. (۳)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

المشهور بين الأصحاب رضوان الله عليهم أنّه لا يجب على المبذول له إعادة الحج بعد اليسار و ذهب الشيخ

في الاستبصار إلى وجوب الاعداء. (۴)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

ثم لا يخفى ظهور النص و الفتوى أو صراحتها ... أنّ حج المبذول له حج إسلام فلا يجب عليه حينئذ غيره و

إن أيسر بعد ذلك. (۵)

این مسأله بسیار مهم است و در خیلی از موارد مثل روحانی کاروان، آشپز، پزشک و یا خدمه کاروان این

بحثها پیش می آید، چون ممکن است خودشان مستطیع نباشند و مانند حجّ بذلی است و اگر این حج

کفایت از حجّه الاسلام کند مشکل مهمّی حل می شود.

ادّله:

۱- اصل:

بعضی از بزرگان به اصل تمسّک کرده اند در حالی که اصل عدم إجزا است، چون وقتی شک شود که

مجزی است یا نه اصل عدم اجزاء است و اجزاء دلیل می خواهد مگر این که بگوییم حج بذلی داخل در آیه «لله على الناس حج البيت ...» و مراد از اصل عموم آیه است، یعنی عموم آیه حج بذلی را هم شامل می شود کما این که ظاهر روایات هم همین است و امام (علیه السلام) می خواهد حج بذلی را در عموم آیه داخل کند.

۲- روایات:

عمده روایات در باب ۱۰ است و در باب ۶ و ۸ هم روایاتی داریم. این روایات دو طایفه است. طایفه اول از روایات استناد به آیه کرده و آن را مصداق استطاعت دانسته است. طایفه دوم روایاتی است که کاری به آیه ندارد و این حج را کافی می داند.

طایفه اول:

* ... عن محمد بن مسلم فی حدیث قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام) ... فإن عرض علیه الحج فاستحیی؟

قال هو ممّن یستطیع الحج و لم یستحیی (۶)

*... قال (علیه السلام) (مرسله مفید) من عرضت علیه نفقة الحج فاستحیی فهو ممّن ترک الحج مستطیعاً

إلیه السبیل (این مصداق آیه شریفه است). (۷)

* ... عن الحلبي، عن أبي عبدالله (علیه السلام) فی حدیث قال: قلت له: فإن عرض علیه ما یحجّ به فاستحیی

من ذلك أهو ممّن یستطیع إلیه سبیلاً؟ قال: نعم ما شأنه یستحیی ... (۸)

سه حدیث دیگر این باب هم به همین مضمون است.

۱. سوره كهف، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۴۵.

۳. ج ۳، ص ۴۷۳.

۴. ج ۱۴، ص ۱۰۵.

۵. ج ۱۷، ص ۲۶۷.

۶. ح ۱، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ح ۴، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. ح ۵، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

پی نوشت :

92- ادامه مسأله ۳۴ - ۸۶/۰۱/۲۵

بحث در فرع اول از مسأله ۳۴ در این بود که آیا حج بذلی کفایت از حجّه الاسلام می کند و بعداً اگر مستطیع شد حجّ دیگری بر او واجب نیست؟ مسأله آثار زیادی دارد، چون افراد زیادی هستند که به صورت شبیه حجّ بذلی به حج می روند مثل دکتر، روحانی، مدیر کاروان و

مشهور و معروف این است که حجّ بذلی کفایت از حجّه الاسلام می کند و تنها مخالف مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار است، البته خود شیخ در کتاب مبسوط از این نظریه برگشته و حجّ بذلی را کافی دانسته است و می دانیم کتاب مبسوط، کتاب فتوا و کتاب استبصار کتاب حدیث است و در مبسوط آرای شیخ شفافتر و روشن تر مطرح شده و اگر بگوییم که شیخ طوسی از نظرش در کتاب استبصار برگشته مسأله اجماعی می شود.

ادله:

عمده دلیل، روایات است که شش روایت در باب ۱۰ از ابواب وجوب حج و شرائطه آمده که این روایات در واقع دو گروه است

طایفه اول:

حجّ بذلی مصداق استطاعت است و ما افرادی را هم که گفته می شود ملحق به حجّ بذلی هستند، از این روایات استفاده می کنیم، چون روحانی و دکتر کاروان هم مستطیع و مصداق من استطاع هستند. در غیر از باب ده در باب شش و هشت هم روایاتی داریم که بعضی از آنها را از باب نمونه می خوانیم.

* ... عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن الحسن بن محبوب، عن معاویة بن عمّار، عن أبي عبدالله(علیه السلام) فی قول الله عزّوجلّ «و لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً» ... و إن دعاه أحد إلی أن یحملہ فاستحیی فلا یفعل فإنّہ لایسعه إلّا أن یرج (در صدر روایت امام بر آیه تکیه کرده و در ذیل هم به آیه تکیه می کند) ... و هو قول الله عزّوجلّ «و من کفر فإنّ الله غنی عن العالمین» قال: و من ترک فقد کفر قال: و لم لایکفر و قد ترک شریعة من شرایع الاسلام ... (۱)

* ... عن العلاء بن رزین قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) و ذکر مثله (همان که در حدیث یک آمده) و زاد قلت فمن عرض علیه فاستحیی قال: هو ممن یستطیع. (۲)

مطابق روایات حجّ بذلی کافی است چون مصداق مستطیع است.

طایفه دوّم:

روایاتی که حجّ بذلی را کافی می داند ولی اشاره ای ندارد که شخص مستطیع است.

یک روایت از باب نمونه بیان می کنیم.

* ... عن معاویة بن عمّار قال: قلت لأبی عبدالله(علیه السلام): رجل لم یکن له مال فحجّ به رجل من إخوانه أیجزیه ذلک عنه عن حجّة الإسلام أم هی ناقصة؟ قال: بل هی حجّة تامّة. (۳)

مرحوم صاحب جواهر فقط بر این روایت تکیه می کند و این روایت را از بقیه بهتر می داند.

روایات به قدر کافی دلالت دارد و حجّ بذلی را کافی می داند.

روایات معارض:

دو روایت معارض داریم که یک روایت با ظهور تام معارض است ولی روایت دیگر را بعضی معارض می دانند و بعضی آن را بر خلاف مطلوب ادلّ می دانند.

* ... عن علی بن أبی حمزه (ضعیف) عن أبی بصیر عن أبی عبدالله(علیه السلام) قال: لو أنّ رجلاً معسراً

أَحْبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حُجَّتُهُ فَإِنْ أُيسِرَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ الْحَدِيثُ (٤)

در اینجا چون دو روایت داریم از اسناد آن بحث می‌کنیم. رجال سند به جز «علی بن ابی حمزه» خوب است ولی بعضی آن را به خاطر علی بن ابی حمزه تضعیف کرده‌اند. این شخص در رجال یک معماست. چون از یک سو در مورد او گفته شده که کذاب، متهم، ملعون و لایعتمد علی روایاته و هو احد عمد الواقفیه (هم الذین وقفوا علی موسی بن جعفر (علیه السلام)) پس ضعیف است و از سوی دیگر حدود ۵۴۵ روایت در کتب اربعه دارد. در جامع الروات چهار صفحه در مورد روایات او بحث می‌شود.

از این جالبتر این که در اسناد کامل الزیارات آمده و آقای خویی هم معتقد بود که رجال کامل الزیارات معتبر است چون ابن قولویه گفته من اسناد این کتاب را معتبر می‌دانم، ولی آقای خویی در اواخر عمر شریفشان از نظرشان برگشتند. حال این همه روایات در کتب معتبر به وسیله راویان معتبر از این شخص او را به صورت معمایی در آورده که ما به روایات او اعتماد نمی‌کنیم. او قائل ابی بصیر نابینا بود.

* ... عن الفضل بن عبد الملك (به این روایت استدلال کرده‌اند، در حالی که بر خلاف مطلوب ادل

است). عن حمید بن زیاد (ثقه) عن ابن سماعه (مجهول است و تضعیف روایت یا به جهت اوست یا به

جهت عده من اصحابنا است که نمی‌دانیم ثقه هستند یا نه) عن عده من أصحابنا، عن أبان عثمان (از

اصحاب اجماع است) عن الفضل بن عبد الملك (ثقه) عن أبي عبد الله قال سألته عن رجل لم يكن مال فحجّ

به أناس من أصحابه أقضى حجة الإسلام قال: نعم (بله حجة الاسلام است که این روایت بر خلاف مطلوب

ادل است) فَإِنْ أُيسِرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ فَإِنْ أُيسِرَ فَلْيَحُجَّ (دوباره حج را به جای آورد)

در تعارض باید در اولین قدم سراغ جمع دلالتی رفت؛ اگر دلیل فقط این روایات باشد، روایات قبل کافی

است و روایات معارض را حمل بر استحباب می‌کنیم و جمع بین نص و ظاهر کرده و ظاهر (روایات

معارض) را حمل بر نص (روایات گروه اول) می‌کنیم که جمعی شناخته شده در تمام فقه است.

سَلْمَنًا؛ که جمع دلالتی نباشد سراغ مرجحات می‌رویم که گروه اول اشهر فتوی و روایتاً است، علاوه بر این

موافق با ظاهر کتاب الله است چون کتاب الله من استطاع می‌گوید.

فرع دوم: اگر باذل از بذل خودش برگردد و مبذول له پولی فراهم کرده و حجّش را کامل کند آیا این هم

کافی است؟ دو حالت دارد: گاه قبل از احرام برگشته و گاه بعد از احرام که بیان شد بعد از احرام به خاطر قاعده استلزام حق بازگشت ندارد و نمی تواند از احرام خارج شود مگر این که حج را به جای آورد. اگر قبل از احرام برگردد حکم آن چیست؟ مرحوم صاحب عروه این بحث را مسأله جداگانه ای قرار داده است.

۱. ح ۱۱، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۲، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۲، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۵، باب ۲۱ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۹۳- ادامه م ۳۴ و م ۳۵ (لو عین مقداراً لیحج به) - ۸۶/۰۱/۲۶

بحث در مسأله ۳۴ از مسائل استطاعت بود. در فرع اول بیان شد که حج بذلی جانشین حجّه الاسلام می شود و دلایل متعددی از اخبار و روایات بر آن اقامه کردیم.

فرع دوم:

اگر باذل از بذلش برگردد و مبذول له حج را تکمیل کند، آیا این حج کفایت از حجّه الاسلام می کند؟ مرحوم امام فرمود:

ولو رجع عن بذله فی الأثناء (ظاهر کلام به قرینه مابعد قبل از احرام است) و کان فی ذلک المكان متمکناً من الحجّ من ماله (از این تعبیر استفاده می شود که رجوع قبل از احرام حج است) و جب علیه و یجزیه عن حجّه الاسلام إن کان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه (حتی رجوع به کفایت را هم داشته باشد) و إلّا فاجزائه محلّ الاشکال.

مرحوم صاحب عروه همین فرع را در مسأله ۴۸ مطرح کرده ولی عبارتش با عبارت مرحوم امام مقداری تفاوت دارد و می فرماید:

إذا أتى ببقية الأعمال.

مسأله دارای دو صورت است.

الف) رجوع قبل از احرام:

صورت اول: قبل از احرام باذل دیگری پیدا شد که هزینه حجّ مبذول له را بپردازد؛ این صورت اشکالی ندارد و حجّ بذلی است چون پیش از این بیان شد می تواند باذل متعدّد باشد مثلاً تا مسجد شجره را یک باذل آورده و از آن جا بانیان دیگری پیدا شده است.

صورت دوم: مبذول له اموالی دارد و حج را تکمیل می کند و در واقع متمّم حج را خودش دارد؛ گفته شده که این هم کافی است، چون سابقاً بیان شد باذل لازم نیست که بذل کننده تمام مؤونه حج باشد بلکه اگر بخشی را خودش داشت و بخشی را باذل داد، کافی است و ما آن را سابقاً پذیرفتیم. آیا اگر کسی نصف مؤونه حج را بذل کند و نصف دیگرش را خودش بدهد این مصداق «عُرض علیه نفقة الحج» است؟

ظاهر «عُرض علیه نفقة الحج» تمام نفقه حج است نه بعض آن و بذل بعضی کافی نیست، پس اگر تمام شرایط را دارد مستطیع است ولی اگر متمّم را دارد مستطیع نیست. اما اگر واقعاً درآمد و مالی پیدا کرد و مستطیع شد به گونه ای که رجوع به کفایت هم در او باشد، در این صورت اگر به میقات رسید داخل در «**لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً**» است که اگر مراد از متمّم این باشد این شخص مستطیع کامل و از بحث ما خارج است.

ب) رجوع بعد از احرام

اگر رجوع در اثنای عمل و بعد از احرام باشد؛ بیان شد که باذل در این صورت حق رجوع ندارد، ولی اگر فرض کنیم برگردد، سه صورت دارد:

صورت اول: با مراجعه به حاکم شرع امکان گرفتن هزینه حج از باذل وجود دارد، که این حجّ بذلی است و

جانشین حجه الاسلام می شود.

صورت دوم: مبذول له وام می گیرد تا در وطن هزینه حج را از باذل بگیرد که ظاهراً مصداق حج بذلی است.

صورت سوم: هیچ یک از دو صورت قبلی ممکن نیست ولی مبذول له مالی دارد که می تواند حج را با آن تکمیل کند آیا این حجه الاسلام است؟ و آیا استطاعت از اینجا کافی است یا استطاعت از ابتدا لازم است؟ حج بذلی باید تمامش بذل باشد و حج استطاعتی باید تمامش استطاعت باشد و این صورت نه داخل در حج بذلی است و نه داخل در حج استطاعتی و ما متمم را کافی نمی دانیم، پس با این که سابقاً پذیرفتیم که متمم کافی است ولی در اینجا نمی پذیریم، چون عرض علیه الحج و حجه الاسلام نیست بلکه حجتی صحیح اما استحبابی است.

مسأله ۳۵: لو عین مقداراً لیحج به و اعتقد کفایته فبان عدمها فالظاهر عدم وجوب الاتمام علیه (اتمام پول بر او لازم نیست) سواء جاز الرجوع له أم لا (قبل از احرام رجوع جایز و بعد از آن جایز نیست، صورت اول) ولو بذل مالا لیحج به فبان بعد الحج أنه كان مغصوباً فالأقوی عدم کفایته عن حجه الاسلام (حجش صحیح است، چون اطلاع نداشته که غصبی است ولی نه حج استطاعتی است و نه حج بذلی) و کذا لو قال: حج و علی نفقتک فبذل مغصوباً (حجه الاسلام نیست، فرع دوم).

عنوان مسأله:

مرحوم امام در مسأله دو مسأله ۵۰ و ۵۲ عروه را ادغام کرده که دارای دو صورت است

صورت اول: اگر باذل گفت این پول را بگیر و حج به جای آور و مبذول له به حج رفت و پول کم آمد آیا حج صحیح است و کفایت از حجه الاسلام می کند؟

صورت دوم: پولی داد که حج به جای آورد بعد معلوم شد که پول غصبی بود، آیا کفایت از حجه الاسلام

می کند؟

اقوال:

مسأله پیچ و خمی ندارد و متقدمین متعرض آن نشده اند و فقط از صاحب عروه به این طرف متعرض آن شده اند.

ادله:

در مسأله نصّ خاصی نداریم. در فرع اوّل که معتقد بود مال بذل شده کافی است ولی کفایت نکرد حجّ بذلی و حجّ استطاعتی نیست، ولی حجّ صحیح است، چون با مال خودش تکمیل کرده است، پس این صورت روشن است که کافی نیست، چون متمّم، نه حجّ بذلی درست می کند و نه حجّ استطاعتی، زیرا عناوینی مثل «عُرض علیه الحج» و یا «عرض علیه نفقة الحج» ظاهرش تمام نفقه است نه متمّم. در فرع دوم گاه پیش از اعمال و گاه در اواسط عمل متوجّه غصب می شود که در ادامه نمی تواند اعمال را انجام دهد، چون لباس غصبی طواف و قربانی را خراب می کند، البتّه غصبی بودن زاد و راحله حج را باطل نمی کند.

حال در ما نحن فیه که بعد از احرام از غصب آگاه شده اگر زاد و راحله اش غصبی باشد، حج باطل نمی شود ولی حجّش نه استطاعتی است و نه بذلی، چون استطاعت و بذل باید از مال حلال باشد و اگر بعداً متوجّه شد که پولش غصبی بوده، در این صورت حجّ صحیح است ولی نه استطاعتی است و نه بذلی، چون استطاعت و بذل باید از مال حلال باشد، پس حجّ این شخص صحیح است و لکن الاقوی عدم کفایته عن حجّة الاسلام.

94- ادامه م ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ (الأقتراض والاستیجار للحج) - ۸۶/۰۱/۲۷

بحث در فرع دوم از مسأله ۳۵ بود. بیان شد اگر کسی به دیگری بگوید حج به جای آور و مخارجت بر عهده من و قولش هم معتبر باشد و طرف مقابل به اعتماد او حج به جای آورد ولی بعداً باذل مخارج را از

مال غصبی و حرام بدهد مرحوم امام فرمود که کفایت از حجّة الاسلام نمی کند: **و کذا (الأقوی عدم کفایته**

عن حجّة الاسلام) لو قال حجّ و علی نفقتک فبذل منصوباً.

مرحوم آقای حکیم می فرماید: گاه بذل انشائی (بازل می گوید حج به جای آور و نفقه ات بر عهده من

است و وقتی برگشت، می دهد) و گاه بذل عملی و خارجی است (بذل هنگام پرداخت پول حاصل

می شود)، آیا معیار حجّ بذلی انشائی است یا بذل خارجی؟

بذل خارجی معیار است چون بذل انشائی که بذل نیست. در ما نحن فیه بذل خارجی مغضوب و کالعدم

است چون با مال غصبی کسی مستطیع نمی شود و حجّة الاسلام نیست.

قلنا: می توان این صورت را تصحیح کرد و کافی از حجّة الاسلام دانست، چون باذل قول مال حلال داده و

مبذول له به اعتماد او حجّ بذلی به جا آورده بنابراین الآن هم از او مطالبه مال حلال می کند که اگر بتواند

بگیرد حجّ بذلی حلال است. البتّه امام و دیگران هم حجّ را صحیح می دانند و بحث در کفایت از حجّة

الاسلام است که امام کافی نمی دانند، چون مستطیع نبوده که حج استطاعتی باشد و بذلی هم نیست چون

بذل مال حرام شده است.

اگر مبذول له بتواند حقّ خودش را از باذل از مال حلال بگیرد حج بذلی است و کفایت از حجّة الاسلام

می کند، ولی اگر نتوانست از مال حلال بگیرد، در اینجا می توان گفت کفایت از حجّة الاسلام نمی کند

چون بذلی نبوده است.

مسألة ۳۶: لو قال: اقترض و حجّ و علیّ دینک ففی وجوبه (اقتراض) علیه نظر (فرع اول) ولو قال: اقترض

لی و حجّ به وجب مع وجود المقرض كذلك (فرع دوم).

عنوان مسأله:

این مسأله آخرین مسأله از مسائل حجّ بذلی و مشتمل بر دو فرع است:

فرع اوّل:

بازل می گوید برو وام بگیر و من وام تو را ادا می کنم و مبذول له به سادگی می تواند وام بگیرد و می داند باذل ادا می کند، آیا در اینجا پذیرش آن واجب است؟

فرع دوّم:

بازل می گوید برای من وام بگیر و پول را خودت بردار و حج برو، آیا در اینجا قبول واجب است؟
ظاهراً این مسأله از زمان مرحوم صاحب عروه شروع شده و امام و دیگران به دنبال ایشان آن را مطرح کرده اند. محشین عروه سه دسته اند:

۱- بعضی هر دو صورت را مجزی از حجة الاسلام و واجب القبول دانسته اند (قول مرحوم محقق فیروزآبادی).

۲- بعضی هیچ کدام را مجزی از حجة الاسلام و واجب القبول ندانسته اند (قول مرحوم آقای بروجردی و مرحوم محقق نائینی).

۳- بعضی فرع دوّم را واجب القبول و فرع اوّل را محل تأمل دانسته اند (قول مرحوم امام).
قلنا: قول دوّم که هیچ کدام را واجب القبول نمی دانند اقرب به صواب است.

دلیل:

در مورد صورت اوّل روایت خاصی نداریم و عمومات حجّ بذلی شامل این مورد نمی شود، چون اگر کسی به دیگری بگوید برو وام بگیر و من وام تو را می پردازم «عَرْض علیه الحج» نبوده و عناوین چهار گانه هیچ یک در اینجا نیست. بلکه مقدّمه بذل را که گرفتن وام است می تواند فراهم کنم ولی آیا فراهم کردن مقدّمه آن هم واجب است؟ مثلاً مسابقه ای است که جایزه آن حج است ولی آیا لازم است که در مسابقه شرکت کند تا برنده شده، به حج برود؟ در ما نحن فیه هم پذیرش پیشنهاد دریافت وام لازم و واجب نیست؛ البتّه اگر کسی بگوید وام بگیر من ادا می کنم و دیگری بگوید من هم وام می دهم، این دو را روی هم می توان بذل دانست.

صورت دوّم هم که می گوید برای من وام بگیر و با آن و به حج برو، آیا این بذل است یا مقدّمه بذل؟

این نیز مقدّمه بذل است و این که بعد از آن می گوید بردار و به حج برو بذل است.

آیا لازم است مبذول له مقدّمه بذل را به جای آورد تا این که باذل به او بذل کند؟ واجب نیست.

پس در هیچ یک از دو صورت قبول واجب نیست، چون بذل نیست بلکه مقدّمه بذل است و مقدّمه بذل

واجب نیست.

جمع بندی: سه نکته قابل توجه است:

۱- این حج چه اقتراض واجب باشد و چه نباشد صحیح است.

۲- به دنبال اقتراض رفتن واجب نیست، چون اقتراض مقدّمه بذل است و مقدّمه بذل واجب نیست، همان

گونه که شرکت در مسابقه لازم نیست تا برنده شود و به حج برود.

۳- کفایت حج هم بحثی ندارد یعنی اگر این کار را کرد مصداق بذل کفایت از حجة الاسلام می کند.

مرحوم امام در مسأله ۳۷ چهار مسأله از عروه را در هم ادغام کرده است:

مسأله ۳۷: لو آجر نفسه للخدمة في طريق الحج بأجرة يصير بها مستطيعاً وجب عليه الحج (منظور

استطاعت مالی است نه بذلی، یعنی نفقه عیال و بازگشت به کفایت و تمام ارکان استطاعت حاصل شود،

صورت اوّل که مسأله ۵۳ عروه است) **ولو طلب منه إجارة نفسه للخدمة** (به او پیشنهاد می شود که برای

حج خدمت کند) **بما يصير مستطيعاً لايحب عليه القبول** (صورت دوّم که مسأله ۵۴ عروه است) **ولو آجر**

نفسه للنيابة عن الغير فصار مستطيعاً بمال الاجازة قدم الحج النيابي (اگر مقید به امسال بود ولی اگر مقید

به امسال نبود، حجّ خودش را مقدّم می کند) **إن كان الاستئجار للسنة الأولى فإن بقيت الاستطاعة إلى العام**

القابل وجب عليه الحج لنفسه (صورت سوّم که مسأله ۵۵ عروه است) **ولو حج بالإجارة أو عن نفسه أو غيره**

تبرعاً مع عدم كونه مستطيعاً (حج استیجاری یا تبرّعی از غیر و از جانب خودش در حالی که مستطیع

نبود) **لايكفيه عن حجة الاسلام**. (صورت چهارم که مسأله ۵۶ عروه است).

95- ادامه مسأله ۳۷ - ۸۶/۰۱/۲۸

بحث در مسأله ۳۷ از مسائل استطاعت در فرع اوّل در این بود که اگر شخصی به عنوان خدمتکار اجیر شده و اجرتش به اندازه ای است که مستطیع است این شخص با این که اجیر است حجّش حجه الاسلام است.

مرحوم صاحب عروه این بحث را در مسأله ۵۳ مطرح کرده و بر خلاف بسیاری از مسائل قبلی، از زمان شیخ طوسی مطرح بوده و مدارک و مسالک و حدائق و کشف اللثام و جواهر آن را مطرح کرده اند و غالباً عبارات آنها یک نواخت است و مسأله در کلام صاحب عروه گسترش یافته است. مرحوم صاحب جواهر دو فرع از فروع اربعه را مطرح کرده و می فرماید:

ولو استؤجر للمعونة على السفر و شرط له الزاد و الراحلة أو بعضه و كان بیده الباقي (مقداری خودش داشت و مقداری به عنوان خدمه کاروان به او دادند) مع نفقة أهله (باید سایر شرائط استطاعت را هم داشته باشد چون بحث در استطاعت بذلی نیست بلکه استطاعت مالی است که شرایط دیگر را هم لازم دارد) و جب عليه (حج بر او واجب می شود و نیت وجوب می کند) و أجزأه عن الفرض إذا حجّ عن نفسه كما في القواعد و غيرها و هو المراد ممّا في التذكرة (فرع اوّل) ولو طلب من فاقد الاستطاعة إيجار نفسه للمساعدة في السفر بما تحصل به الاستطاعة لم يجب القبول (در صورت قبل خودش را اجاره داده بود ولی در صورت دوّم به او پیشنهاد شده که در این صورت قبول واجب نیست چون تحصیل استطاعت است) لأنّ تحصیل شرط

الوجوب ليس بواجب (فرع دوّم). (۱)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

لو طلب من فاقد الاستطاعة أن يؤجر نفسه (اشاره به فرع دوّم است) للمساعدة في السفر بما تحصل به استطاعة لم يجب عليه القبول لما تقرّر من أنّ تحصیل شرط الوجوب ليس بواجب (استطاعت شرط حج است و تحصیل آن واجب نیست) نعم (اشاره به فرع اوّل است) لو آجر نفسه بمال تحصل به الاستطاعة - أو ببعضه إذا كان مالكا للباقي - وجب عليه الحج لحصول الاستطاعة. (۲)

مرحوم شیخ در مبسوط (۳) و مرحوم کاشف اللثام (۴) و مسالک (۵) و مدارک (۶) متعرض این مسأله شده و غالباً همین فتوا را داده اند که اگر پیشنهاد شود، قبول واجب نیست و اگر نفش را مستطیع است و حج بر او واجب می شود.

ادّله:

مسأله را از دو راه می توان حل کرد:

۱- قاعده:

ما ابتدا مسأله را به حسب قاعده حل می کنیم تا اگر شاخ و برگهای اضافه بر نص داشته باشد، تحت قاعده قرار گیرد.

اگر کسی خودش را برای هر خدمتی در سفر حج اجاره دهد و بعد مستطیع شود و شرایط استطاعت از قبیل رجوع به کفایت و مؤونه خانواده را داشته باشد، آیه «لله علی الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبیلاً» شامل حال او می شود و وقتی حج به جای آورد مجزی از حجّه الاسلام خواهد بود.

اشکال: این اشکال را خیلی ها مطرح کرده اند. در عروه حواشی و شروح آن و مسالک و مدارک و جواهر

این اشکال به نحوی مطرح شده که مهم حلّ آن است:

شخصی اجیر شده و برای انجام کار، وصول به مکه و مشاعر بر او واجب شده است چگونه برای خودش نیّت کند، در حالی که این حرکات برای دیگری است و این مثل کسی است که نذر کرده به مکه برود که دیگر نمی تواند نیّت حجّه الاسلام کند در ما نحن فیه نیز این شخص اعمالش را به اجاره فروخته و اعمالش برای دیگری است و نمی تواند برای خودش نیّت کند.

جواب: آن چه بر این شخص واجب است عمل در راه حج است، مثلاً آشپزی که جزء اعمال حج نیست و وقوف به شعر و عرفات را نفروخته است و رفتن مقدّمه کار است پس آنچه را فروخته، خدمت در میقات و مکه و عرفات و منی است ولی رفتن به عرفات یا منی مقدّمه است و آن مقدّمه را نفروخته است، حال می خواهد به این مقدّمه نیّت کند اگر مقدّمه را هم فروخته بود نمی توانست برای خودش نیّت کند زیرا حج عبارت است از خود اعمال و رفتن به مکه جزء حج نیست بلکه طواف و اعمال دیگر جزء حج و واجب

است.

نتیجه: متعلق اجاره (کمک) غیر از متعلق وجوب حج (اعمال) است و سفر مقدمه هر دو است و مشترک

بودن مقدمه اشکال ندارد چون مقدمه را اجاره نداده است.

در اینجا بعضی دقتی کرده و می گویند اگر کسی مشی را اجاره کرده باشد، یعنی او را اجیر کرده که قدم

به قدم همراه او برود (مسیر را فروخته است) در اینجا هم گفته شده اشکال ندارد، چون مسیر را فروخته و

مسیر جزء مناسک نیست و مقدمه است.

اشکال مرحوم آقای حکیم:

حرکت از میقات به سوی مکه و از مکه به منی و عرفات جزء حج است. این مطلب جدیدی است چون سیر

را هم جزء حج می داند و دلیلشان این است که این هم ذی المقدمه و جزء است، چون قرآن می فرماید:

من استطاع إلیه سبیلا و حج البیت یعنی قصد البیت و سفر إلی البیت پس رفتن واجب است، بنابراین

رفتن از میقات به مکه مقدمه نیست و ذی المقدمه و از واجبات است.

ایشان به قدری بر این قضیه پافشاری می کند که روایات باب ۲۲ که حج جمّال را صحیح می داند،

نمی پذیرد و می فرماید خلاف ظاهر قرآن است که در این صورت کار مشکل می شود.

بنابراین در مسأله اولی دو حالت است گاه معونه را می فروشد که در این صورت کسی اشکال ندارد چون

به عنوان مثال آشپزی غیر از وقوف است.

حالت دوم این است که مشی را فروخته نه معونه را، در این صورت فقها معتقدند که اشکالی ندارد، چون

مشی را فروخته و وقوف، رمی و ... را نفروخته است؛ فقط آقای حکیم اشکال کرده و معتقد است که مشی

جزء واجبات حج است، پس نمی تواند قصد حج کند چون مشی را فروخته است.

قلنا: از صدر اوّل تا به امروز از آیه «**لله علی الناس حجّ البیت**» کسی استفاده نکرده که سفر هم جزء

مناسک حج است و همه معتقدند مناسک احرام و طواف است، پس آیه ظهوری در آن چه که آقای حکیم

ادّعا کرده ندارد چون هیچ کس چنین چیزی از آیه نفهمیده است و ممکن نیست از صدر اسلام تا کنون

هیچ کسی جز آقای حکیم این معنی را نفهمیده باشد چرا که عرف طواف، وقوف و... را عبادت می داند نه

مسیر را.

پس فرمایش ایشان بر خلاف ظهوری است که همیشه در معرض دید فقها بوده و هیچ عرفی چنین نمی گوید و ما نمی توانیم آن را بر آیه تحمیل کنیم.

۱. ج ۱۷، ص ۲۶۹.

۲. ج ۱۴، ص ۱۰۸.

۳. ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. ج ۵، ص ۱۰۴.

۵. ج ۲، ص ۱۳۵.

۶. ج ۷، ص ۱۴۸.